

حیات طیبیه؛ قرب به خدا و صراط مستقیم (مربوط به درس اسناد و قوانین)

نویسنده: دکتر محمدرضا موحدی

حیات طیبیه

مفهوم: حیات طیبیه یعنی زندگی دلچسب و گوارا (در همه ابعاد و شئون فردی و اجتماعی)، تنها با یک محدودیت: رعایت احکام الهی.

در مقام مثال، می توان حیات طیبیه را به بهشتی تشبیه کرد که آدم و حوا (علیهما السلام) در آن ساکن بودند: از همه نعمت ها و لذت ها استفاده کنید، فقط به درختِ منحوس و خبیثِ نافرمانی خدا نزدیک نشوید.

نمونه عینی حیات طیبیه

تا کنون جامعه ای که مصداق واقعی حیات طیبیه باشد، در طول تاریخ اسلام و در کل جهان موجود نبوده است. درواقع، حیات طیبیه که یک زندگی دلچسب همراه با آرامش و آسایش و رفاه و همبستگی اجتماعی و نبود فقر و تحقق کامل عدالت و ... است، تنها در حکومت حضرت مهدی (عج) تحقق عینی خواهد یافت. منتهی، تحقق چنین حیاتی و برنامه ریزی برای تحقق آن، هدف دین اسلام و نیز سایر الهی بوده و هست. بنابراین، ما نیز به عنوان یک مسلمان، باید برای تحقق آن تلاش کنیم و تلاش ما، در عین حال، زمینه ساز ظهور حضرت مهدی (عج) خواهد بود.

دعوت به حیات طیبیه

حیات طیبیه عمدتاً دارای دو بعد فردی و اجتماعی است. دعوت به حیات طیبیه مستلزم نشان دادن الگوهای فردی و اجتماعی عینی از حیات طیبیه است. یعنی معلم زمانی در دعوت به حیات طیبیه موفق خواهد بود که بتواند فرد صالح و جامعه صالحی را که دارای حیات طیبیه هستند، به دانش آموزان نشان بدهد.

بدین منظور، می توانیم به ترسیم سیمای واقعی امام زمان (عج) و یا سایر انبیاء و اولیاء الهی و نیز به ترسیم خصوصیات مردم و جامعه در زمان حکومت حضرت مهدی بپردازیم.

دقت داشته باشید که امروزه، تصویر مخربی از هر دو مورد ارائه می شود. برای مثال، برخی حضرت علی (ع) (و به طور کلی دین اسلام) را شخصیتی خشن جلوه می دهد و یا جامعه مهدوی را جامعه ای

توصیف می کنند که مردم آن مرفه بی درد و تنبل هستند. درحالی که این توصیفات قطعاً اشتباه و مخالف فطرت انسان های پاک است.

اما به علاوه، به صورت جزئی تر، باید بکشیم تا مصداق عینی فرد و جامعه صالح را دانش آموزان در محیط مدرسه تجربه کنند. اگر اخلاق و رفتار معلمان و کادر مدرسه توأم با احترام کامل به یکدیگر و دانش آموزان باشد، تکالیف و خواسته های معلمان از دانش آموزان، منطقی و خیرخواهانه باشد؛ تنبیه و تشویق متناسب با عمل دانش آموزان و عادلانه صورت پذیرد؛ اگر معلمان و کادر مدرسه خودشان هم دارای مراتبی از حیات طیبه باشند، این بهترین دعوت به حیات طیبه خواهد بود.

مراتب حیات طیبه

حیات طیبه مراتبی دارد که کمترین مرتبه آن، انسانیت است. تحقق این مرتبه از حیات طیبه، حتی نیاز به دین هم ندارد. یعنی جوامعی که مردم و حکومت آن غیر دیندار هم باشند، می توانند با التزام به وجدان انسانی خود، با راستگویی و امانت داری و احترام به یکدیگر و ظلم نکردن، دزدی نکردن، اختلاس نکردن، رعایت نظم، اهمیت دادن به ورزش و سلامت بدن، فراهم کردن زمینه اشتغال جوانان، فراهم کردن رفاه نسبی برای همه مردم، رشد اقتصادی و صنعتی، اهمیت دادن به خانواده و احترام و احسان به پدر و مادر و کمک به فقرا و یتیمان و شرکت در کارهای خیر داوطلبانه و خدمت رسانی به مناطق محروم و اقشار ضعیف جامعه و ... دارای حداقل مرتبه حیات طیبه باشند.

بنابراین، مرتبه اول حیات طیبه، پیروی از وجدان است و برای فهم باید ها و نبایدهای آن، وجود دین ضرورتی ندارد.

اما مرتبه های بعدی حیات طیبه، تجربه مراتبی از حیات است که تنها انسان های با ایمان، مشروط به اینکه در صراط مستقیم قدم بردارند، قادر به تجربه آن هستند. شناخت مراتب عالی حیات طیبه، مستلزم شناخت مراتب هستی، صراط مستقیم و امام شناسی است.

مراتب هستی

ما «هستی» را به موجودات بسیاری نسبت می دهیم: میز، درخت، آهو، انسان، جن، روح، فرشته، خدا و ... همه ای اینها هستند. اما هستی آنها با یکدیگر متفاوت است: تفاوت آنها با هم در شدت و ضعف برخوردارگی از «هستی» است. به عبارت دیگر، هستی خداوند، بی نهایت شدید است (مثل یک نور خیلی شدید). اما هستی انسان، ضعیف تر است، و هستی گیاه از هستی انسان نیز ضعیف تر است (مثل یک نور ضعیف).

در هر صورت، هستی مراتبی دارد که این مراتب به ترتیب (از ضعیف ترین مرتبه تا شدیدترین مرتبه) عبارتند از :

۱. عالم ماده (عالم محسوس؛ طبیعت؛ دنیا)؛
۲. عالم مثال (ملکوت؛ نفس؛ کرسی؛ برزخ)؛
۳. عالم عقل (جبروت؛ عرش؛ قیامت)؛
۴. عالم لاهوت (عالم اسماء و صفات الهی؛ مرتبه واحدیت و احدیت؛ صقع ربوبیت)؛
۵. ذات خداوند.

مرتبه اول، در قرآن «عالم شهادت» و چهار مرتبه دیگر، «عالم غیب» نامیده شده اند.

این مراتب پنج گانه، همگی «هستند» اما «هستی» آنها شدت و ضعف دارد. شدیدترین مرتبه هستی، خودِ خداوند و ضعیف ترین مرتبه آن، عالم محسوس است.

«عالم» به معنای «ما سوی الله» (هر آنچه که غیر خداست) تنها شامل مراتب اول تا سوم می شود. منظور از «عالمین» در آیه «الحمد لله رب العالمین» همین سه عالم است. مرتبه چهارم (عالم لاهوت) به قدری به خداوند نزدیک است که به تعبیر ملاصدرا، نمی توان آن را داخل در عالم (به معنای ما سوی الله) دانست. با یک مثال، بیشتر توضیح می دهم:

فرض کنید با سفینه ای به سمت خورشید در حرکتید. همواره می بینید که نور خورشید یک چیز است و خودِ خورشید چیزی دیگر است. اما در نزدیکی خورشید، به قدری تابش نور شدید است که نمی توانید تشخیص دهید که هنوز با نور خورشید مواجهید یا به خودِ خورشید رسیده اید. به طور مشابه، عالم چهارم به قدری به خداوند نزدیک است که نمی توان غیریت آن را از خداوند تشخیص داد. این عالم، عالمِ اسما و صفات خداوند است.

هدف خلقت

همان طور که گفته شد، عالم چهارم، نزدیک ترین عالم به خداوند است. هدف از خلقت انسان نیز رسیدن به همین عالم است. خداوند در حدیث قدسی می فرماید:

«عبدی خلقت الاشياء لاجلک و خلقتک لاجلی» (حر عاملی، ۱۳۸۰ الف، ص ۷۱۰)

یعنی ای بنده من، همه چیز را برای تو آفریدم و تو را برای خودم. یعنی خداوند همه کهکشان ها و مخلوقات را به عشق ما انسان ها آفریده است و انسان را آفریده است تا با عقل خودش خدا را بشناسد و عاشق خدا بشود و بعد با اختیار خودش طوری زندگی کند که محبوب خدا بشود و وقتی محبوب خدا شد، خداوند او را در نزدیک ترین جایگاه به خودش، یعنی در عالم لاهوت جای خواهد داد.

ارتباط مراتب بهشت با مراتب هستی

لازم به ذکر است که بیشتر مراتب بهشت، در عالم جبروت قرار دارد و تنها، عالی ترین مرتبه بهشت که در قرآن از آن به «جنتی» (بهشت برگزیده من) (سوره فجر، آیه ۳۰) یاد شده است، مربوط به عالم لاهوت است. همان طور که قبلاً گفته شد، این مرتبه از بهشت به قدری به خداوند نزدیک است که نمی توان آن را جزء عالم یعنی جزء ماسوای خدا محسوب کرد و به تعبیر علامه طباطبائی، لفظ «مخلوق» بر این مرتبه از بهشت، اطلاق نمی شود (طباطبائی، ۱۳۸۸ ب، ص ۲۰۶). همچنین، به تعبیر ملاصدرا، این مرتبه از هستی، موجود به وجود خدا و باقی به بقای اوست، نه موجود به ایجاد او و باقی به ابقای او (الملاصدرا، ۱۹۸۱ ج ۹، ص ۱۴۱؛ السبزواری، ۱۳۶۰، ص ۶۰۳). یعنی همان طور که سایه به فرد وابسته است، بی آنکه فرد وجود سایه را اراده کرده باشد، وجود این مرتبه عالی نیز تنها وابسته به بقای خداوند است و نیازی نیست که خداوند وجود و بقای آن را اراده کند.

ساکنان بهشت جبروتی و بهشت لاهوتی در قرآن

ساکنان مراتبی از بهشت که در عالم لاهوت است با ساکنان مراتبی از بهشت که در عالم جبروت است، در قرآن با نام های متفاوتی نامیده شده اند. ساکنان بهشت عالم جبروت، «ابرار» و «اصحاب یمین» و «مُخْلِصِينَ» (خالص کنندگان خود برای خدا) نامیده شده اند؛ درحالی که ساکنان بهشت عالم لاهوت، «عباد الله»، «مقربین» و «سابقون» و «مُخْلِصِينَ» (خالص شدگان برای خدا) نامیده شده اند.

آیات زیر، به خوبی بالاتر بودن مقام «عباد الله» را نسبت به ابرار نشان می دهد:

«إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا - عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا»^۱ (انسان، ۵-۶)

در این آیات، بهشتیان به دو دسته «ابرار» و «عباد الله» تقسیم شده اند که مقام «عباد الله» و ظرفیت آنها برای برخورداری از نعمت ها و لذت های بهشت، به وضوح بسیار بیشتر است. لازم به ذکر است که در سوره واقعه، از این دو دسته، به ترتیب به «اصحاب یمین» و «سابقون» تعبیر شده است. اصحاب یمین کسانی هستند که کارنامه اعمالشان، به دست راست شان داده می شود. اما سابقون

^۱ قطعاً ابرار از جامی می نوشند که (محتوای آن) آمیخته با کافور است. (و کافور) چشمه ای است که «عباد الله» (مستقیماً) از آن می نوشند و آن را هر کجا که بخواهند جاری می سازند!

کسانی‌اند که در دنیا در انجام بهترین کارها از دیگران سبقت می‌گرفتند و در آخرت بدون حساب وارد بهشت می‌شوند (اگر حساب برای آنها وجود داشت، کارنامه اعمال به آنها داده می‌شد و در این صورت، کارنامه اعمال به دست راست آنها داده می‌شد و در این صورت، آنها نیز جزء «اصحاب یمین» بودند). لازم به ذکر است که این افراد - که همان بندگان مخلص خدا هستند^۲ - تنها انبیاء و اوصیا نیستند. بلکه برخی دیگر از انسان‌ها نیز به این مقام نائل می‌شوند. کما اینکه امام صادق (ع) در تفسیر آیه «وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ» (انبیاء، ۴۷) می‌فرماید:

«و الموازنین، الانبیاء و الاوصیاء و من الخلق من یدخل الجنة بغير حساب» (ابن بابویه، ۱۴۱۴، ص ۷۴)

عبارت «و من الخلق من یدخل الجنة بغير حساب» نشان می‌دهد که علاوه بر انبیاء و اوصیا، افراد دیگری نیز بدون حساب وارد بهشت می‌شوند.

از «عباد الله» همچنین، به «مقربین» نیز تعبیر شده است:

«إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ ... - يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ - خَتَمُهُ مِسْكٌ وَ فِي ذَلِكَ فَلَيْتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ - وَ مِزَاجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ - عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ»^۳ (مطففین، ۲۲-۲۸)

بر اساس این آیات، یکی از نعمت‌های بهشتی که برای ابرار وجود دارد، شرابی زلال است که در ظرفی در بسته قرار دارد و درب این ظرف، از مشک است. ویژگی ممتاز این شراب، آمیختگی آن با مقداری از آب چشمه تسنیم است. یعنی ابرار ظرفیت اینکه مستقیماً از چشمه تسنیم بنوشند، ندارند. بنابراین، شراب تسنیمی که به آنها داده می‌شود، درصد خلوص بسیار پایینی دارد. و تسنیم چشمه‌ای است که «مقربین»، مستقیماً از آن می‌نوشند.

این موضوع در سوره دهر (انسان)، در رابطه با «شراب کافور» نیز بیان شده است. بر اساس آیات ۵ و ۶ سوره دهر، «ابرار» از جام‌هایی می‌نوشند که آمیخته با «کافور» است. و کافور چشمه‌ای است که «عباد الله» مستقیماً از آن می‌نوشند و هر کجا که بخواهند، به اراده خود آن چشمه را ایجاد می‌کنند.

^۲ خداوند در سوره صافات می‌فرماید: «فَإِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ - إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ» (صافات، ۱۲۷-۱۲۸) یعنی «به یقین همگی (در دادگاه عدل الهی) احضار می‌شوند! مگر بندگان مخلص خدا!» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۳، ص ۴۵۱). این آیات به خوبی نشان می‌دهد که مخلصین، در دادگاه عدل الهی برای حسابرسی اعمال‌شان حاضر نمی‌شوند (هرچند ممکن است به عنوان شاهد در آن دادگاه، حاضر باشند).

^۳ مسلماً ابرار در انواع نعمت‌اند ... آنها از شراب زلال دست‌نخورده و سرشته‌ای سیراب می‌شوند! مهری که بر آن نهاده شده از مشک است و در این نعمتهای بهشتی راغبان باید بر یکدیگر پیشی گیرند! این شراب (طهور) آمیخته با «تسنیم» است. همان چشمه‌ای که مقربان از آن می‌نوشند.

در واقع، نعمت های بهشتی ابرار، حاصل تفضل و عنایتی است که مقربان به ابرار دارند. یعنی تمامی ساکنان بهشت های جبروتی، سر سفره اطعام و اکرام ساکنان بهشت لاهوتی نشسته اند.

عالم لاهوت در حدیث سلسله الذهب

روایت شده است که امام رضا (ع) زمانی که قصد داشت از خراسان خارج شود و به حجاز برود، گروهی از علما و فضایی خراسان از ایشان خواستند تا حدیثی بفرماید. امام رضا (ع) در پاسخ، از پدرانش (علیهم السلام) و در نهایت از پیامبر (ص) و جبرئیل (ع) نقل فرمود که خداوند می فرماید: «لا اله الا الله دژ من است هرکس به این دژ وارد شود، از عذاب من ایمن خواهد بود.»

در این حدیث که به دلیل اینکه راویان آن همگی از معصومین بوده اند، به حدیث سلسله الذهب معروف شده است، «لا اله الا الله» یک «دژ» معرفی شده. دژی که اگر کسی به آن وارد شود، از عذاب خدا ایمن خواهد بود. در اینجا ورود به دژ «لا اله الا الله» مطرح است و نه گفتن این ذکر. ابتدا باید ببینیم «لا اله الا الله» چگونه می تواند شبیه یک دژ باشد. اگر این ذکر یک دژ و یک قلعه است، دیوار این قلعه کدام است؟ اگر به آن می شود وارد شد، پس حتما دری دارد. باید دید آن در کدام است و اینکه به چه کسانی اجازه ورود به این دژ داده می شود؟

در این ذکر، عبارت «لا اله» به منزله دیواره های این دژ است. واژه «آل» به منزله درب این دژ است و واژه «الله» تنها کسی است که اجازه ورود به این دژ را دارد. پس تنها کسی می تواند به این دژ وارد شود که «الله» باشد. در واقع، غیر از «الله» کسی اجازه ورود به این دژ را ندارد. مگر اینکه کسی عاشق خدا شده باشد و آن قدر در عشق خدا سوخته باشد که در وجودش غیر خدا باقی نمانده باشد. چنین کسی اسم خدا است و می تواند به این دژ وارد شود. کما اینکه همان طور که قبلا گفتیم، عالم لاهوت، عالم اسماء و صفات خداست و غیر خدا در این عالم راه ندارد. این عالم مخلوق خداست، اما به قدری به خداوند نزدیک است که مخلوق بودن آن دیده نمی شود.

عاشقی درب خانه معشوق را زد و خواست وارد شود. معشوق پرسید: کیستی؟ عاشق گفت: منم. معشوق راهش نداد. عاشق بی قرار، وقتی از محبوب خود جواب منفی شنید، آتش عشقش شعله ورتر شد. مدتی بعد بی قرار تر از قبل، دوباره در خانه معشوق را کوبید. معشوق دوباره پرسید کیستی؟ عاشق گفت: منم. اما معشوق دوباره راهش نداد. همین موضوع، شعله های عشق را در وجود عاشق به قدری شعله ور ساخت که تمام منیت عاشق را سوزاند. بار دیگر عاشق درب خانه معشوق را کوبید. معشوق پرسید: کیستی؟ این بار عاشق گفت: «تویی. عشق تو همه منیت مرا سوزانده است! جز تو چیزی در من نمانده است!» پس معشوق راهش داد.

به طور مشابه، تنها کسی می تواند به دژ «لا اله الا الله» وارد شود که وقتی خداوند از او می پرسد «کیستی؟» بگوید «تویی». بگوید: عشق تو همه وجودم را فرا گرفته و در من، منیتی باقی نگذاشته. به طور مشابه، عالم لاهوت، جایگاه عاشقان خدا است. جایگاه کسانی است که جلوه هایی از زیبایی خدا را دیده و چشیده اند و به خاطر همین، چنان بی قرار شده اند که با او این چنین راز و نیاز می کنند: «ربِّ هب لی صبرْتُ علی حَرِّ نارک؛ فکیفَ أَصْبِرُ علی فراقک؟» (دعای کمیل امام علی علیه السلام) یعنی خدایا اگر مرا به دوزخ ببری، گیرم بر سختی عذاب دوزخ صبر کردم؛ بر عذابِ دوری تو چگونه صبر کنم؟

کسی که به دژ «لا اله الا الله» وارد می شود، از عذاب خدا ایمن خواهد بود. البته، منظور از این عذاب، عذاب دوزخ نیست؛ بلکه عذاب فراق خداوند است. درواقع، عذابِ فراقِ خدا برای عاشقانِ او، به قدری سخت و دردناک است که عذاب دوزخ - با همه عظمت و شدت و سختی اش - در مقابل آن چیزی به شمار نمی آید.

در انتهای حدیث سلسله الذهب چنین وارد شده که بعد از اینکه کاروان امام به راه افتاد و مقداری دور شد، امام سرش را بیرون آورد و فرمود: «بشرطها و شروطها و أنا من شروطها». یعنی وارد شدن به این دژ، شرط و شروطی دارد که من یکی از آن شروط هستم.

توضیح اینکه:

صراط مستقیم آغازش این است که عاشق خدا بشویم و پایانش این است که مثل پیامبر (ص) «حبیب الله» یعنی معشوق خدا بشویم. کسی که معشوق خداست، در خلوت خدا راه دارد. خدا معشوقش را می برد کنار خودش در دژ «لا اله الا الله».

حالا اگر فرد جدیدی پیدا شد و در خانه معشوق (خدا) را زد، این بار آیا خودِ خدا می گوید «کیستی؟» یا معشوق خدا که او نیز داخل این دژ است، می گوید «کیستی؟».

به عبارت دیگر، می دانیم که ائمه معصومین (علیهم السلام) همگی به این دژ وارد شده اند. اکنون اگر مثلاً من عاشق خدا بشوم و بخواهم به این دژ وارد بشوم، آیا خدا به من می گوید: «کیستی» یا مثلاً «امام زمان» (عج) به من می گوید «کیستی؟». آیا بعد از ورود اهل بیت به این دژ، سایرین نیز می توانند تنها با اتکا بر عشق به خدا به این دژ وارد شوند، یا از این پس، باید در کنار عشق به خدا، عاشق

اهل بیت نیز باشند و برای مثال پشت دربِ دژ «لا اله الا الله»، به سوال امام زمانشان که از آنها می پرسد: «کیستی» پاسخ بدهند: تویی که پشت دری!

قطعا چنین است. معنای «بشرطها و شروطها و آنا من شروطها» نیز همین است. یعنی بعد از ورود اهل بیت (ع) به این دژ، نمی توان به آن وارد شد، مگر با عشق به معشوقان خدا که عبارتند از پیامبر (ص) و اهل بیت او؛ عبارتند از همان کسانی که خداوند دوست داشتن آنها را واجب کرده است.

بنابراین، دو اصل بسیار مهم برای ورود به دژ «لا اله الا الله» (یا همان عالم لاهوت)، عبارت است از: عشق به خدا و عشق به پیامبر (ص) و معصومین (ع). و البته، قطعا این عشق، با نفرت از دشمنان خدا و دشمنانِ دوستان خدا همراه خواهد بود.

صراط مستقیم

صراط مستقیم یعنی راهِ مستقیم. راه مستقیم، نزدیک ترین مسیری است که برای وصول انسان به قرب خدا، یعنی به عالم لاهوت وجود دارد.

امام صادق (ع) نقل می کند که لقمان به فرزندش فرمود:

«لِلْعَالَمِ ثَلَاثُ عِلَامَاتٍ اِلْعِلْمُ بِاللّٰهِ وَبِمَا يُحِبُّ وَ مَا يَكْرَهُ» (المجلسی، ۱۴۰۳، ج ۱، ص ۲۱۰)

بر اساس این روایت، کسی عالم است که دارای سه علم باشد. و درواقع، دارا بودن این سه علم، نشانه عالم بودن اوست. این سه علم عبارت است از اینکه: ۱- خدا را بشناسد ۲- بداند خداوند چه چیزی را دوست دارد تا با انجام آن محبوب خداوند شود و ۳- بداند خداوند چه چیزی را دوست ندارد تا با اجتناب از آن، از غضب و عذاب خداوند رهایی یابد.

درواقع، این روایت، به طریق محبت در تقرب به خداوند اشاره دارد. در حدیثی قدسی چنین وارد شده است:

«من طلبنی وجدنی، ومن وجدنی عرفنی، ومن عرفنی أحبّنی، ومن أحبّنی عشقنی، ومن عشقنی عشقته، ومن عشقته قتلته، ومن قتلته فعلى ديته، ومن على ديته فأنا ديته» (فیض کاشانی، ۱۳۸۷، ص ۶۳)

بر اساس این روایت، هرکس خداوند را بشناسد، به او علاقه مند می شود و این علاقه، به تدریج به عشق تبدیل می شود. بنابراین، کسی که گمان می کند خداوند را شناخته، اما به او علاقه ای ندارد، درواقع هنوز او را نشناخته است. زیرا خداوند و صفاتش به قدری زیبا و نیک و ستودنی است که هرکسی را

که صاحب قلبی سلیم باشد، به وجد می‌آورد. بنابراین، مراد از علم به خداوند، آن شناخت و معرفتی است که فرد را به خداوند علاقه مند کند. از همین روست که در روایات فرموده‌اند درباره (ذات) خداوند اندیشه نکنید، بلکه درباره نعمت‌های او بیندیشید (پاینده، ۱۳۸۲، ص ۳۸۹). زیرا از طریق شناخت نعمت‌های خداوند، می‌توان به صفات ستودنی و دوست داشتنی او پی برد و چنین شناختی، قطعاً علاقه به خداوند و در نهایت، عشق به او را نیز به دنبال خواهد داشت.

کسی که در اثر شناخت صحیح از خداوند، عاشق او شده است، قطعاً می‌کوشد نظر محبت خداوند را به سوی خود جلب کند. زیرا هر عاشقی طالب وصال معشوق است و برای این کار، باید کاری کند که معشوق نیز به او علاقه مند شود. بدین منظور، او باید بداند که معشوق چه چیزی را دوست دارد و از چه چیزی بیزار است؛ تا با تخلق به صفات مورد پسند معشوق و پرهیز از آنچه مورد نفرت اوست، بتواند محبوب معشوق خویش شود و به وصال او نائل آید. بنابراین، دومین و سومین معرفتی که نشانه یک عالم است، شناخت اموری است که محبوب خدا یا برعکس، مورد نفرت خداوند است.

آیه زیر خلاصه و چکیده طریق محبت در تقرب به خداوند است:

« قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ ... » (آل عمران، ۳۱)

بگو اگر عاشق خدا هستید، پس از من (که خودم محبوب خدا هستم و راه دلبری کردن از خدا را می‌دانم) پیروی کنید تا خدا عاشق شما بشود.

به عبارت دیگر؛ ابتدای صراط مستقیم، عاشق خدا شدن و انتهای این راه، معشوق خدا شدن و ملحق شدن به کسانی است که محبوب خداوند هستند. یعنی ملحق شدن به پیامبر (ص)، حضرت زهرا (س) و هر کسی که معشوق و محبوب خدا شده است.

رابطه عشق به خدا و مراتب ایمان

بر اساس آیه « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا » (نساء، ۱۳۶) (یعنی ای کسانی که ایمان آوردید، ایمان بیاورید) ایمان مراتب مختلفی دارد و هر کس در هر مرتبه ای از ایمان که باشد، باید بکوشد به مراتب بالاتر ایمان برسد.

بر اساس آیه « وَ الَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ » (بقره، ۱۶۵) تمامی مومنین، دارای یک ویژگی هستند: خداوند بیش از هر کس و هر چیزی در این عالم دوست دارند. منتها شدت این علاقه یکسان نیست. یک نفر خدا را اندکی بیش از مادرش دوست دارد. یعنی مثلاً اگر مادرش را ۱۰ درجه دوست دارد، خدا را یازده درجه دوست دارد. یک نفر دیگر، اگر مادرش را ۱۰ درجه دوست دارد، خدا را صد

درجه دوست دارد. یک نفر هم فقط خدا را دوست دارد و هر کس دیگری را که دوست دارد فقط به خاطر خدا دوست دارد. مثلاً پیامبر (ص) در حدیثی می فرماید:

«أحبُّ من دناكم ثلاث: عطر، نساء، قرءة عینی فی الصلاة»

یعنی از دنیای شما سه چیز را دوست دارم: عطر، زنان و نور چشم من در نماز است. مفسران در تفسیر این روایت معتقدند که پیامبر (ص) به خاطر نماز است که دو مورد دیگر را دوست دارد. زیرا نمازی که فرد متأهل بخواند، ارزشی هفتاد برابر دارد و نمازی که فرد معطر بخواند نیز ارزشی هفتاد برابر دارد. یعنی پیامبر (ص) به قدری عاشق خداست که در این دنیا، تنها چیزهایی را دوست دارد که با آنها بتواند از محبوبِ زیبایش (خداوند) دلبری کند.

بنابراین، ایمان درجاتی دارد و عشق به خدا نیز درجاتی دارد. و ویژگی همه مومنین، عشق به خداست. و درواقع، آنچه باعث می شود درجه ایمان مومنین با هم متفاوت باشد، تفاوت میزان عشق و علاقه آنها به خداوند است. همچنین، کسی که در دلش عشق و علاقه ای به خداوند ندارد، درواقع، اولاً بهره ای از معرفت به خدا ندارد (چون اگر کسی خدا را بشناسد، عاشقش می شود) و ثانیاً، هیچ بهره ای از ایمان ندارد. و ثالثاً، هنوز در «صراط مستقیم» قدم نگذاشته است!

درواقع، کسی که شهادتین را گفته و قرآن را قبول دارد و احکام اسلامی را عمل می کند، مسلمان هست، ولی تا عشق و علاقه به خدا و اهل بیت نداشته باشد، مومن نیست. از همین رو، در روایات متعدد بیان شده که «مقام ایمان و مومن بودن» از «مقام اسلام و مسلمان بودن» بالاتر است. به بیان دیگر، در رابطه با مراتب حیات طیبه، باید این طور بگوییم که مرتبه بالاتر از «انسانیت»، «مسلمان» شدن و مرتبه بالاتر از «مسلمان» شدن، «مومن» شدن است.

نام دیگر عالم لاهوت: بیت نبوت

در ابتدای زیارت جامعه کبیره، اینگونه به اهل بیت (ع) سلام می دهیم: «السلام علیکم یا اهل بیت النبوة»: یعنی سلام بر شما ای «اهل خانه پیغمبری». خانه پیغمبر (ص) در مدینه است و آن را می شناسیم؛ اما «خانه پیغمبری» (بیت نبوت) کجاست؟

«بیت نبوت» درواقع، یکی دیگر از اسامی عالم لاهوت در ادعیه و متون دینی است. کسی که به این خانه وارد شود، آیه تطهیر درباره او صدق خواهد کرد: «أَنتَما یَریدُ اللهُ لَیذهبَ عَنْکُمُ الرِّجْسُ أَهْلَ البَیتِ وَ یُطَهِّرَکُم تَطْهِیراً» (احزاب، ۳۳). یعنی خداوند او را از هرگونه پلیدی و آلودگی پاک خواهد کرد.

فرض کنیم مجنون عاشق لیلی شده است، اما لیلی عاشق مجنون نیست. مجنون باید بسیار بکوشد و همواره مطابق میل لیلی عمل کند، تا سرانجام لیلی نیز به او مایل شود. اما اگر سرانجام لیلی نیز عاشق مجنون شد، آنگاه دیگر خود لیلی اجازه نمی دهد که مجنون دست از پا خطا کند و به دیگری دل ببندد!! درواقع، قانون عشق این است که عاشق اگر توانش را داشته باشد، اجازه نمی دهد معشوقش به دیگری دل ببندد و دچار خطا و آلودگی شود. خداوند نیز چون عاشق اهل بیت است، اجازه نمی دهد پلیدی ها به اهل بیت نزدیک شوند یا برعکس. و این عصمتی است که ریشه در عشق خدا و اراده و خواست خدا دارد.

عصمت همچنین می تواند ریشه در علم و باور داشته باشد. کسی که زشتی گناه را درک می کند و حقیقت آن را می داند، به هیچ وجه مرتکب آن نمی شود. درست همان طور که هیچ کس حاضر نیست مدفوع خود را بخورد یا از لیوانی که در آن زهر ریخته شده است، بنوشد. اما در آیه تطهیر، با توجه اینکه اراده و خواست خدا در میان است (انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس ...)، به نظر می رسد نوع دیگری از عصمت مدنظر است که توضیح داده شد.

با اینکه منظور از «اهل بیت» در آیه تطهیر، در درجه اول فقط «امامان معصوم» (علیهم السلام) هستند، اما در روایات می بینیم که در مورد حضرت سلمان (ع) گفته می شود که «السلمانُ منّا اهل البیت». یعنی سلمان از ما اهل بیت است. به عبارت دیگر، ام السلمه با اینکه که همسر پیامبر (ص) بود و در خانه پیامبر (ص) زندگی می کرد، جزء اهل بیت نبود، چون به «بیت نبوت» وارد نشده بود؛ اما حضرت سلمان با اینکه حتی نژادش هم با پیامبر (ص) متفاوت است و هیچ نسبت خونی و خویشاوندی با پیامبر (ص) ندارد، اما از «اهل بیت» است، چون با عشق به خدا و اهل بیت (ع)، به «بیت نبوت» وارد شده است.

کسانی که به بیت نبوت وارد می شوند، مورد نظر لطف و محبت خدا قرار می گیرند و با خدا سخن می گویند و خداوند نیز با آنها سخن می گوید. همان طور که حضرت موسی با خدا راجع به عصایش گفتگو کرد و از طولانی شدن این گفتگو لذت می برد!^۴ و این سخن گفتن با خدا و نگاه عاشقانه خدا، آنها را از

^۴ وَ مَا تِلْكَ بَیْمَیْنِكَ یَمُوسٰی ؕ قَالَ هٰی عَصٰی اَتَوَكَّلُ عَلَیْهَا وَ اٰهَشُ بِهَا عَلٰی غَمَمٰی وَ لٰی فِیْهَا مَآرِبٌ اٰخَرٰی (طه، ۱۷-۱۸) در این آیات، خداوند از موسی (ع) می پرسد: «این چیست در دست راست تو؟» با اینکه جواب واضح است و موسی (ع) نیز می داند که خدا جواب را می داند و با اینکه طولانی پاسخ دادن در محضر بزرگان، مودبانه نیست، اما موسی (ع) بسیار توضیح می دهد و به یک کلمه اکتفا نمی کند و می گوید: «این عصای من است، بر آن تکیه می کنم و با آن گوسفندانم را هش می کنم و فواید دیگری هم برای من دارد». جمله آخر موسی (ع)، نشان می دهد که دلش می خواهد باز هم گفتگو را ادامه دهد و شاید منتظر است خدا از او بپرسد «آن فایده های دیگر چیست؟!» تا باز هم موسی

هر نوع آلودگی پاک می کند. این موضوع که سخن گفتن خداوند با انسان و نگاه او به انسان، عامل پاک شدن انسان است، از آیه ۷۷ سوره آل عمران قابل استنباط است.^۵

وجود آلودگی در بهشت جبروتی

برخی آلودگی ها حتی در بهشت جبروتی وجود دارند و ساکنان این مراتب از بهشت، از آن آلودگی ها پاک نمی شوند. برای مثال، حرص و طمع یک آلودگی است. این آلودگی در ساکنان بهشت جبروتی وجود دارد. امام صادق (ع) می فرماید:

«إن الناس يعبدون الله عز و جل على ثلاثة أوجه فطبقة يعبدونه رغبة في ثوابه فتلك عبادة الحرصاء و هو الطمع و آخرون يعبدونه فرقا من النار فتلك عبادة العبيد و هي الرهبة و لكني أعبده حبا له عز و جل فتلك عبادة الكرام و هو الأمن لقوله عز و جل «و هم من فرع يومئذ آمنون» (نمل، ۸۹) و لقوله عز و جل «قل إن كنتم تحبون الله فاتبعوني يحببكم الله و يغفر لكم ذنوبكم» (آل عمران، ۳۱) فمن أحب الله أحبه الله عز و جل و من أحبه الله عز و جل كان من الأمنين.»^۶ (ابن بابویه، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۱۸۸)

کسی که خدا را از روی حرص و طمع عبادت می کند، یعنی به خاطر طمعی که به بهشت و نعمت های بهشتی دارد به عبادت و اطاعت خدا مشغول می شود، چنین کسی نماز می خواند، اما نه به خاطر اینکه خدا را دوست دارد و دلش می خواهد با خدا حرف بزند؛ بلکه به این دلیل که نماز خواندن ثواب زیادی دارد و با اینکار می تواند به بهشت برود. یعنی این فرد در نمازش به یاد زیبایی ها و نعمت های بهشت است؛ نه به یاد خدا. چنین کسی خدا را به خاطر مخلوقش (بهشت) می پرستد، نه به خاطر خودش. او درواقع ندانسته به خداوند بی احترامی می کند. زیرا زبان حال او در نماز این است: خدایا تو را دوست ندارم؛ ولی عاشق بهشت تو هستم. تو مطلوب من نیستی؛ اما بهشت را دوست دارم. خداوند این بی احترامی جاهلانه را به کرم خودش می بخشد و چنین افرادی را در نهایت، در مراتبی از بهشت جبروتی

(ع) گفتگوی با خدا را ادامه دهد. این گفتگو که در قرآن بیان شده است، نشان دهنده شدت شیرینی گفتگو با خداست و اینکه کسانی که به محضر او راه پیدا می کنند، از گفتگو با او سیر نمی شوند و با طولانی کردن کلام، دوست دارند خدا را به حرف بکشند تا با آنها بیشتر سخن بگویند!

^۵ «إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (آل عمران، ۷۷)

^۶ مردم خدا را به سه گونه عبادت می کنند. عده ای او را به خاطر رغبت به ثوابش عبادت می کنند که این، عبادت حریصان و ناشی از طمع کاری است. عده ای دیگر او را به خاطر رهایی از آتش عبادت می کنند که این عبادت بردگان و ناشی از ترس است. اما من به خاطر محبت و عشقی که به او دارم، عبادتش می کنم و این عبادت افراد گرامی و موجب امنیت است. زیرا خداوند می فرماید «و آنها از ترس آن روز در امان اند» (نمل، ۸۹) و نیز بدین خاطر که می فرماید «بگو اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست بدارد.» (آل عمران، ۳۱) پس هرکس خدا را دوست بدارد، خدا نیز دوستش می دارد و هرکس که خدا دوستش بدارد، از زمره کسانی خواهد بود که (از وحشت قیامت و عذاب خدا) ایمن هستند.

ساکن می کند. ولی این افراد آلوده هستند. آلوده به حرص و طمع. و ورود به بهشتِ جبروتی مستلزم پاک شدن از این آلودگی نیست.

این افراد درواقع، جزء نمازگزاران واقعی نیستند. چون خداوند می فرماید:

إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا -...- إِلَّا الْمُصَلِّينَ (معارف، ۱۹-۲۲)

یعنی انسان حریص خلق شده است و همه انسان ها آلوده به حرص و طمع هستند، ... مگر نمازگزاران.

پس کسی که نمازش را به خاطر حرص و طمع به بهشت می خواند، درواقع، جزء نمازگزاران واقعی نیست. چون اگر جز آنها بود، از آلودگی حرص و طمع پاک شده بود. درحالی که این آلودگی در بسیاری از کسانی که ظاهراً نمازگزار هستند، وجود دارد و این آلودگی حتی در دوزخ نیز پاک نمی شود و این افراد با همین آلودگی به بهشت جبروتی راه پیدا می کنند.

به عبارت کلی تر، آلودگی مراتب مختلفی دارد و هر آلودگی ای انسان را دوزخی نمی کند. تنها خداست که مطلقاً پاک است و به هر میزان که انسان با خدا فاصله داشته باشد، به همان میزان آلوده است. بهشت جبروتی نیز به نسبت دوری اش از ذات خداوند، آلوده است و ساکنان این بهشت نیز دارای مراتبی از آلودگی هستند. اما کسی می تواند از هر نوع آلودگی پاک بشود که به عالم لاهوت (بیت نبوت) وارد شود و در آنجا مخاطبِ گفتگوی خداوند و موردِ نظر مهر و محبت او قرار گیرد.

معشوق خدا شدن چه آثاری دارد؟

اثر اول

پیامبر (ص) در رابطه با حضرت زهرا (س) می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَيَغْضَبُ لِعُضْبِ فَاطِمَةَ وَ يَرْضَى لِرِضَاهَا» یعنی خداوند با خشم فاطمه (س) خشم می گیرد و با خشنودی او خشنود می شود. به عبارت دیگر، در ابتدای صراط مستقیم، مومنی که عاشق خداست، به خاطر عشقی که به خدا دارد، از هر چیزی که خدا را خشمگین می کند، خشمگین می شود و از هر چیزی که خدا را خشنود می کند، خشنود و خوشحال می شود. ولی در انتهای صراط مستقیم، همه چیز برعکس می شود! این بار خداوند است که عاشق شده است و هر چیزی که معشوقش را خوشحال کند، خدا را خشنود می سازد و هر چیزی که معشوقش را ناراحت کند، خدا را به خشم می آورد!

بر اساس آیه آخر سوره حمد، دوزخیان دو دسته هستند: کسانی که راه را گم کرده اند ولی مورد غضب خدا نیستند، بلکه در آتش اعمال بد خوشان (و نیز در آتش اعمال دوستان و همنشینان گنهکارشان) می سوزند (ضالین)؛ و کسانی که علاوه بر دو آتش قبلی، به آتش خشم و غضب خداوند گرفتار هستند (مغضوبین). دسته دوم کسانی هستند که با ستم کردن به کسانی که محبوب و معشوق خدا هستند، دچار خشم خدا شده اند و خداوند شدیداً از آنها انتقام خواهد گرفت. انتقامی که ناشی از عشق خدا به ساکنان بهشت لاهوتی است.

اثر دوم

یکی از کلیدواژه هایی که در قرآن متعدد به کار رفته و بر عالم لاهوت دلالت می کند، کلیدواژه «عند الله» است، تا جایی که عالم لاهوت، مقام «العند» نیز نامیده می شود. «عند» که به معنای «نزد، کنار» می باشد، بر «اوج تقرب و نزدیکی» دلالت دارد. برای مثال، وقتی عرب می خواهد بگوید که بچه در آغوش مادرش است، می گوید: «الطُّفْلُ عِنْدَ أُمِّهِ». همان طور که قبلاً گفته شد، عالم لاهوت در اوج قرب به خداوند قرار دارد و به قدری به خداوند نزدیک است که حتی دیگران (کسانی که از خارج از این عالم به آن نگاه می کنند) غیریت آن را از ذات خداوند متوجه نمی شوند. به عبارت دیگر، عالم لاهوت عند الله است و هر چیزی که عند الله است، در عالم لاهوت قرار دارد.

یکی از موارد کاربرد «عند» که به بهترین نحو، بیانگر اثر دوم معشوق خدا شدن است، آیه زیر است:

«وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ»^۷ (حجر، ۲۱)

یعنی خزائن هر کمالی نزد خداوند (در عالم لاهوت) است و جز به اندازه ای مشخص و محدود نازل نمی شود. یعنی کسی که به عالم لاهوت راه پیدا کند، به خزائن تمامی کمالات دسترسی دارد. برای مثال، علم یک کمال است. علم ما انسان ها در دنیا، بسیار محدود و کم است (و ما اوتیتیم مِنَ الْعِلْمِ أَلَّا قَلِيلًا). ولی کسی که به عالم لاهوت راه پیدا کرده، به معدن علم و به تمامی علوم بی نهایت بشری و مافوق بشری دسترسی خواهد داشت. به همین دلیل است که شما می بینید ائمه از همه علوم آگاهی دارند. امام علی (ع) می فرمود: «سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي» از من پرسید قبل از آنکه مرا از دست بدهید. دانشمندان با تخصص های مختلف از ایشان می پرسیدند و ایشان به تمامی سوالات بی درنگ پاسخ می داد. برای مثال از ایشان خواستند خطبه ای بگویند که در کلمات آن، حروف نقطه دار به کار نرفته باشد یا خطبه ای بگویند که در آن، حرف الف به کار نرفته باشد، و یا از ایشان خواستند عددی بگویند

^۷ هر چه هست، خزینه های آن نزد ماست و آن را جز به اندازه معین نازل نمی کنیم.

که بر ارقام ۱ تا ۱۰۰ بخش پذیر باشد، و ایشان به تمامی این سوالات بی درنگ پاسخ داده اند. همچنین، ایشان در موارد متعددی از آینده خبر داده اند. برای مثال، از چگونگی مرگ یارانی مثل میثم تمار و زید بن صوحان خبر داده اند.

اینها همه ناشی از ورود به عالم لاهوت و دسترسی داشتن به خزائن علم است.

یک کمال دیگر، قدرت است. قدرتِ قدرتمندان در عالم دنیا بسیار محدود است. اما کسی که به عالم لاهوت راه یافته، به گنجینه ها و خزائن قدرت و درواقع، به تمامی قدرتها و به اندازه بی نهایت، دسترسی دارد. کما اینکه حضرت علی (ع) در جنگ خیبر، درب قلعه خیبر را از داخل دیوار قلعه بیرون کشید و از آن به عنوان سپر استفاده کرد. و کما اینکه درباره آصف برخیا، وزیر حضرت سلمان که تخت بالقیس را در چشم بر هم زدنی از سبأ به اورشلیم منتقل کرد، فرمودند: اسم اعظم ۷۳ حرف است. آصف برخیا یک حرف از اسم اعظم را می دانست و به واسطه آن، دارای چنین قدرتی بود. و علم به تمامی حروف اسم اعظم (جز یک حرف که علم آن تنها متعلق به خداوند است) نزد ما اهل بیت (ع) است.

در هر صورت، هر کمالی (علم، قدرت، عزت، زیبایی، عشق و ...) گنجینه ها و خزائن نامحدودش نزد خداوند است و بهره ای که ما انسان ها در عالم دنیا از این کمالات داریم محدود و ناچیز است. اما کسی که به عالم لاهوت راه پیدا کند، به خزائن همه کمالات دسترسی دارد و برای مثال، دارای علم نامتناهی، قدرت نامتناهی، هیبت نامتناهی و زیبایی نامتناهی است. یعنی اگر کسی حوری های بهشتی را ببیند و چهره لاهوتی امام علی (ع) را هم ببیند، متوجه می شود که زیبایی حوری های بهشتی در برابر زیبایی چهره لاهوتی علی (ع) اصلاً به چشم نمی آید!

اثر سوم

ابن سینا در تعریف لذت می گوید: «لذت عبارت است از نیل به کمال و ادراک آن». یعنی مثلاً وقتی یک رنگ زیبا به دیوار می زنیم، این یک کمال جدید برای دیوار است، ولی دیوار از آن لذت نمی برد، چون دیوار نمی فهمد که کمال جدیدی به دست آورده است. اما اگر انسان یک لباس نو و زیبا بخرد، از آن لذت می برد، و شدت لذت او بستگی به دو چیز دارد: شدت زیبایی لباس و شدت درکی که فرد از این کمال جدید دارد. بنابراین، لذت به دو چیز بستگی دارد: «شدت عظمت کمالی که فرد به آن دست یافته» و «شدت ادراکی که فرد از اتصاف خودش به این کمال دارد».

بنابراین، خداوند چون کمالاتش بی نهایت و شدت هر یک از کمالات او نیز بی نهایت است و ادراکش نیز بی نهایت است، از شدیدترین لذت و درواقع، از لذت بی نهایت برخوردار است. و با توجه به توصیفاتی که از عالم لاهوت گفته شد، بعد از خداوند، ساکنان عالم لاهوت از شدیدترین لذت ها برخوردارند. چون هم به گنجینه های بی نهایت علم و معرفت و ادراک دسترسی دارند و هم به گنجینه های بی نهایت سایر کمالات.

بنابراین، معشوق خدا شدن و راه یافتن به عالم لاهوت مساوی است با برخورداری از لذت های بی نهایت.

اثر چهارم

خداوند در حدیث قدسی می فرماید:

«عبدی أطلعني أجعلك مثلي، أنا حي لا أموت أجعلك حيا لا تموت، أنا غني لا أفقر أجعلك غنيا لا تفتقر، أنا مهما أشاء يكون أجعلك مهما تشاء يكون.»^۸ (حر عاملی، ۱۳۸۰ الف، ص ۷۰۹)

و نیز در روایات وارد شده است که:

«مَنْ كَانَ لِلَّهِ كَانِ اللَّهُ لَهُ» (شهید ثانی، ۱۳۷۷، ص ۱۷۸)

اوج اخلاص و حقیقت اخلاص تنها زمانی حاصل می شود که فرد عاشق خدا بشود و چنان از عشق خدا بسوزد که منیتی در وجودش باقی نماند و آنگاه، چیزی را دشمن ندارد مگر به خاطر خدا؛ از چیزی نفرت به دل نگیرد، مگر به خاطر خدا؛ و چیزی یا کسی را دوست نداشته باشد، مگر به خاطر خدا و به طور کلی، هر عملی که انجام می دهد و هر عملی را که ترک می کند و هر لحظه ای که صبر می کند، سکوت می کند یا سخن می گوید و حتی نفس کشیدنش هم تنها و تنها به خاطر خدا و به دلیل عشق و علاقه اش به خدا باشد.

چنین کسی که اراده اش را تسلیم اراده خدا کرده و خودش را برای خدا خالص کرده است، بر اساس دو روایتی که نقل شد، خداوند «اراده» خودش را در اختیار او می گذارد و به او می فرماید: «مهما أشاء يكون أجعلك مهما تشاء يكون» اراده ام را به تو می دهم تا همان طور که من هر چه می خواهم بی درنگ محقق می شود، تو نیز بتوانی «کن فیکون» بکنی.

^۸ بنده ام، مرا اطاعت کن تا تو را مانند خود سازم. همان طوری که من زنده هستم و نمی میرم تو هم همیشه زنده باشی. همان طوری که من غنی هستم فقیر نمی شوم تو هم همیشه غنی باشی. همان طوری که من هر چه را اراده کنم می شود تو را هم همین طور سازم.

این ویژگی در بهشت جبروتی نیز تا حدی وجود دارد (لهم ما یشائون فیها) ولی به معنای واقعی کلمه، تنها برای ساکنان عالم لاهوت امکان پذیر است. زیرا ساکنان بهشت جبروتی علم شان محدود است و به همین میزان، خواسته هایشان هم محدود است. اما ساکنان بهشت لاهوتی هم به خزائن نامتناهی علم دسترسی دارند و هم خداوند عاشقانه اراده اش را به طور کامل و نامحدود در اختیارشان قرار داده است.

لازم به ذکر است که این چهار اثر، جنبه های فرعی معشوق خدا شدن است. ولی این موضوع تنها کسی می فهمد که عالی ترین مراتب عشق را تجربه کرده باشد. عاشق اگر عاشق باشد، جز همجواری محبوب خواسته ای ندارد. درواقع، لاهوتیان با اینکه از همه موارد چهارگانه برخوردارند، اما کوچکترین توجهی به آنها ندارند.

چگونه عاشق خدا بشویم؟

ابتدای صراط مستقیم، عاشق خدا شدن است و انتهای آن، معشوق خدا شدن. اکنون سوال این است که چگونه عاشق خدا بشویم تا بتوانیم به این مسیر وارد بشویم؟

راهکار اول

اگر واقعا به این باور برسیم که همه خوبی ها در خداوند جمع است و هیچ بدی در ذات او راه ندارد، به او علاقه مند می شویم.

فرض کنید شما رباطی هوشمند ساخته اید و آن را طوری طراحی کرده اید که از تمام ویژگی های شما خوشش می آید. این رباط، وقتی کسی را ببیند که هم قد شماست، از او خوشش می آید؛ وقتی کسی را ببیند که چشم هایش هم رنگ چشم های شماست، خوشش می آید؛ وقتی کسی را ببیند که مثل شما راه می رود، خوشش می آید و ... ولی تمام این صفات را به صورت یکجا، فقط و فقط در شما که سازنده اش هستید می یابد.

ما و خدا نیز همین طور هستیم. وقتی گلی می بینیم خوشمان می آید، چون مثل خدا لطیف و زیباست. اما گل مانند خدا قدرتمند نیست. از انیشتین خوشمان می آید، چون بسیار خلاق و باهوش است. ولی انیشتین چهره زیبایی ندارد؛ وقتی یک قهرمان وزنه برداری را می بینیم، خوشمان می آید، چون بسیار قدرتمند است؛ وقتی رفیق مان را می بینیم، خوشحال می شویم چون خیرخواه ماست و در کنارش به آرامش می رسیم و ... ولی تمام این صفات را به صورت یکجا، تنها و تنها در خدا می یابیم. و خداوند آن زیبای نازنین دوست داشتنی بی عیب و نقصی است که هم تمامی کمالات را دارد و هم

اخلاق بسیار خوبی دارد. او مرا دوست دارد و با اینکه خطاهایم را می داند، اما حلیم است. وقتی توبه می کنم، با اینکه می داند ممکن است دوباره توبه ام را بشکنم، اما زود راضی می شود و توبه ام را می پذیرد. از عمل اندکم خشنود می شود و کوچکترین خوبی مرا نادیده نمی گیرد. از عمل کم من، زیاد تشکر می کند، چرا که او بسیار قدردان و شکور است. در همه احوال بینای من و خیرخواه من است و اگر از او یاری بجویم و به ریسمان او چنگ بزنم، بر یاری کردن من تواناست. بهترین رفیق و خیرخواه و دوست شفیق من است و همدم و مونس تنهایی های من. کسی که خطاهای بزرگم را می بخشد و کارهای نیک کوچکم را زیاد پاداش می دهد. کسی که همواره بدی های من به سوی او بالا می رود، ولی بدی هایم را با خوبی خودش پاسخ می دهد و هیچ گاه، مادامی که زنده ام، نعمت های بی نهایتش را از من دریغ نمی کند. کسی که به شدت به من مهر می ورزد و خیرخواه من است و تمام ذرات این عالم با تمام عظمتش را به عشق من آفریده است. کسی که به من کرامت بخشیده و مرا گل سر سبد مخلوقاتش قرار داده است. کسی که همه ستارگان و سیارات و گیاهان و حیوانات ملائکه و حتی بهشت و دوزخ را به خاطر من آفریده است.

به راستی آیا چنین خدایی دوست داشتنی نیست؟

دو عبارتی که به طور خلاصه بر تمامی این معانی دلالت می کند، «سبحان الله» و «الحمد لله» است. «سبحان الله» یعنی خداوند هیچ عیب و نقص و ایرادی ندارد. «الحمد لله» نیز به این معناست که تمامی «سپاس ها» (تشکرها) و «ستایش ها» (تعریف و تمجیدها) تنها و تنها برازنده ذات خداوند است. یعنی هر کسی به خاطر صفتی یا عملی مورد تمجید واقع می شود، درواقع، این تمجید تنها شایسته خداست. و هرکس هم که به خاطر عملی از او تشکر می شود، این تشکر نیز تنها و تنها برازنده و شایسته خداوند است.

یعنی خداوند همه آن چیزی است که توی انسان آرزویش را داری. هر کمالی را که دوست داری داشته باشی، خداوند آن را داراست و هر عیب و نقصی که دلت می خواهد از آن نجات پیدا کنی، خداوند از آن پاک و منزّه است. پس چه کسی زیباتر و دوست داشتنی تر از خداوند است؟

با اینکه لازمه معرفت خداوند، عشق و علاقه به او است، اما معرفت اگر همراه با باور نباشد، جهلی بیش نیست. یعنی اگر من خدا را در ذهن و حافظه و مغزم می شناسم، اما قلبا به او علاقه ای ندارم، معنایش این است که هنوز به شناختِ خودم باور پیدا نکرده ام. و باور چیزی است که با تکرار و

تمرین به دست می آید. یعنی باید مکررا به صفات و ویژگی های ممتاز خداوند توجه کنم و خوبی های غیر قابل توصیف او را تصور کنم، تا کم کم محبت او به دلم بنشیند.

راهکار دوم

امروزه می دانیم که تلقین اثر دارد. اگر من مرتبا با خداوند عاشقانه و با کلمات محبت آمیز سخن بگویم (سخنی که با اراده و توجه گفته شود و خودم آن را بشنوم؛ نه اینکه به زبان نیاید و در دلم بگویم) به تدریج، محبت خداوند در دلم می نشیند. به علاوه، کسی که با خداوند عاشقانه سخن می گوید، درواقع دارد با این کار، در خانه محبوب را می کوبد. و تنها کافی است آن قدر این کار را ادامه دهد تا محبوب توجهی به او بکند. این توجه همانا و پر شدن دل از آتش عشق و محبت خدا همان! برقی از منزل لیلی بدرخشید سحر؛ وه که با خرمن مجنون دل افکار چه کرد!

راهکار سوم

این راهکار نیز به سخن گفتن با خدا مربوط است. اما نوع سخن گفتن، با راهکار قبلی متفاوت است. در این راهکار، با خدا شاکرانه سخن می گوئیم. یعنی برای مثال، قبل از نماز، به بزرگترین نعمت ها و خوشحالی های زندگی مان می اندیشیم و به این موضوع توجه می کنیم که هر خیر و خوبی و لطفی که در زندگی ما بوده، لطف و رحمت خداوند بوده است. آنگاه سعی می کنم با تمام قلبم به خاطر نعمت های بزرگی که خدا به من عطا کرده ذوق کنم، خوشحال شوم و از خدا تشکر کنم!

درست مثل کودکی که وقتی کسی به او شکلات می دهد، با تمام قلبش شاد می شود و ذوق می کند و تشکر می کند. نه مثل کسی که تشکرش ناخواسته از مغزش روی زبانش می آید، بی آنکه از قلب و عواطفش عبور کرده باشد.

آن گاه به نماز می ایستم و هرکجا که حمدی در نمازم هست (در سوره حمد؛ در ذکر رکوع و سجود؛ در ذکر سمع الله لمن حمده؛ پیش از ذکر تشهد و در تسبیحات اربعه) سعی می کنم تشکر را ابتدا از قلبم عبور دهم و با تمام ذوق و عاطفه ام آن را بر زبان آورم.

این شیوه نیز به چشیدن محبت خدا و به تدریج ورود به وادی عشق کمک می کند.

چگونه معشوق خدا بشویم؟

بر اساس تفسیر امام صادق (ع) از آیه ۳۱ آل عمران (« قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ ... »)، آن چیزی که انسان را محبوب خداوند می کند، این است که فرد به خاطر عشق و علاقه ای که به خداوند دارد از او اطاعت کند. یعنی برای مثال، کسی که به خاطر ترس از دوزخ و یا به شوق

بهشت، نماز می‌خواند، با این کار محبوب خدا نمی‌شود. اما اگر همین نماز را به خاطر علاقه‌ای که به خدا دارد انجام دهد، مصداق «إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي» (اگر خدا را دوست دارید، به خاطر این علاقه‌ای که به خدا دارید- از من پیامبر و دستورات دین پیروی کنید) می‌شود و در این صورت، «يُحِبِّكُمْ اللَّهُ» (تا خدا نیز شما را دوست بدارد) نیز در مورد او صدق می‌کند.

با وجود این، تفسیر دیگری که از این آیه امکان پذیر است که با حدیث حضرت لقمان نیز ارتباط بیشتری دارد: اگر کسی عاشق خداست و دوست دارد خدا نیز عاشق او بشود، باید از پیامبر (ص) پیروی کند. زیرا آن حضرت خودش حبیب الله است (ابراهیم علیه السلام، خلیل الله بود؛ یعنی دوست خدا بود. اما پیامبر خاتم صلوات الله علیه، حبیب الله است؛ یعنی معشوق خداست) یعنی خودش معشوق خداست و بنابراین، می‌داند که ما چگونه و با چه رفتارهایی می‌توانیم از خداوند دلبری کنیم و معشوق او شویم.

پیامبر (ص) در قرآن، هشت دسته را محبوب خدا معرفی و از آنها با تعبیر «ان الله يحب...» یا «يحب الله...» یاد کرده است که عبارتند از:

نیکوکاران (بقره، ۱۹۵)، توبه کنندگان (بقره، ۲۲۲)، پاکان (توبه، ۱۰۸)، تقوای پیشگان (آل عمران، ۷۶)، صابران (آل عمران، ۱۴۶)، توکل کنندگان (آل عمران، ۱۵۹)، عادلان (مائده، ۴۲) و رزمندگان (صف، ۴).

و سیزده دسته را بی‌بهره از محبت خداوند معرفی و از آنها با تعبیر «ان الله لا يحب...» یا «لا يحب الله...» یاد کرده است که عبارتند از:

تجاوزگران (بقره، ۱۹۰)، فسادکنندگان (مائده، ۶۴)، ناسپاسان (بقره، ۲۷۶)، اسرافکاران (انعام، ۱۴۱)، کافران گنهکار (بقره، ۲۷۶)، کافران (آل عمران، ۳۲)، ظالمان (آل عمران، ۵۷)، متکبران (نساء، ۳۶)، مستکبران (نحل، ۲۳)، متکبران فخر فروش (نساء، ۳۶)، خیانتکاران (مائده، ۵۸)، بلندکنندگان صدا به بدگویی (نساء، ۱۴۸)، و سرمستان (قصص، ۷۶).

بنابراین، با ورود به هشت دسته اول و خروج از ۱۳ دسته دوم، می‌توانیم از خداوند دلبری کنیم. و به تعبیر شهید حججی: پسر طوری زندگی کن که خدا عاشقت بشود. که اگر عاشقت شد، تو را خوب خریداری می‌کند.

سبیل در قرآن

«صراط» (راه) و «سبیل» (راه) در قرآن معانی نزدیکی به هم دارند. منظور از «سبیل» در قرآن، اهل بیت (ع) هستند:

﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾ (شوری، ۲۳)

﴿قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ﴾ (سبا، ۴۷)

﴿قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا﴾ (فرقان، ۵۷)

بر اساس آیه اول، تنها مزد رسالت پیامبر (ص)، دوستی اهل بیت است. بر اساس آیه دوم، هر مزدی که پیامبر (ص) خواسته، به سود و نفع خود ماست. و بر اساس آیه سوم، تنها مزد پیامبر (ص)، این است که راهی به سوی خدا پیش بگیریم. بر اساس این سه آیه، دوستی و عشق به اهل بیت، همان راه به سوی خداست. و درواقع، هر یک از ائمه، یک سبیل به سوی خداست. لازم به ذکر است که این استدلال عیناً در دعای ندبه وارد شده است.

بنابراین، این موضوع که ائمه «سبیل» به سوی خدا هستند از قرآن قابل استنباط است. اما در روایات به علاوه تصریح شده که ائمه همان صراط مستقیم هستند. برای مثال، در برخی روایات، حضرت علی (ع) خود را صراط مستقیم معرفی کرده است.

صراط مستقیم در سوره حمد

بر اساس آیه «وَ أَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ» (یس، ۶۱)، آیه «ایاک نعبد» (حمد، ۵) خودش صراط مستقیم است. با این حال، در آیه بعد، از خداوند می‌خواهیم که ما را به «صراط مستقیم» هدایت کند: «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» (حمد، ۶). در این آیه، می‌توان «صراط مستقیم» را به «راه عشق به اهل بیت» معرفی کرد؛ کما اینکه می‌توان آن را به «راه عشق به خدا» (راهی که آغاز آن عاشق خدا شدن و انتهای آن معشوق خدا شدن است) تفسیر نمود.

در آیه بعد، «صراط مستقیم» راه کسانی معرفی شده که خداوند به آنها نعمت داده («صراط الذین انعمت علیهم...» حمد، ۷) و آنها عبارتند از: انبیاء (و از جمله حضرت محمد ص)، صدیقین، شهدا و صالحین. این موضوع در آیه زیر بیان شده است:

﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِم مِّنَ النَّبِيِّينَ وَ الصَّادِقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسُنَ أُولَٰئِكَ رَفِيقًا﴾ (نساء، ۶۹)

بنابراین، کسی که به صراط مستقیم هدایت شده است، در نهایت امر، به همنشینی و دوستی با انبیاء و صدیقین و شهداء و صالحین که محبوب‌ترین بندگان نزد خداوند هستند، نائل آید.

همچنین، بر اساس روایات، در قرآن، منظور از «نعمت»، «نعمت ولایت محمد و آل محمد (ص)» است. بر این اساس، کسانی که خدا به آنها نعمت داده، کسانی هستند که تحت ولایت اهل بیت (ع) و شیعه واقعی آنها هستند.

در آیه هفت سوره حمد، علاوه بر «الذین انعمت علیهم» از دو دسته دیگر نیز یاد شده است: مغضوبین و ضالین. ضالین کسانی هستند که راه مستقیم (عشق به خدا و دوستانش - یعنی اهل بیت - و تلاش برای دلبری کردن از خدا با پیروی از رفتار و گفتار محبوبان و معشوقان او) را شناخته اند. اما مغضوبین، همان طور که قبلاً گفته شد، کسانی هستند که راه را شناخته اند ولی به جای پیروی از آن، با آن می‌جنگند. مثل کسانی که در ظهر عاشورا با امام حسین (ع) و یارانش جنگیدند. مثل هر کسی در طول تاریخ که با آنها که محبوب و معشوق خدا هستند، دشمنی می‌کند و به آنها ظلم و ستم می‌کند و با گفتار و رفتارشان خاطر آنها را می‌رنجاند.

خلاصه صراط مستقیم

به طور خلاصه، صراط مستقیم راهی است که ابتدای آن، «عاشق خدا شدن» و انتهای آن «معشوق و حبیب خدا شدن» است و این مسیر، آغاز نمی‌شود، جز با شناخت راستین خداوند به عنوان آفریدگاری که نسبت به گناه بندگان بسیار حلیم است و بدی‌های آنها را با خوبی‌های خویش پاسخ می‌دهد و در صورت توبه، بسیار زود از بندگان راضی می‌شود و آنها را می‌بخشاید؛ رفیقِ خیرخواهی که نعمت‌های بی‌شمار به انسان عطا کرده و تمام خوبی‌های عالم از اوست و هیچ بدی در او راه ندارد. چنین شناختی که منجر به دوست داشتن خدا بشود، انسان را در نقطه آغازینِ صراط مستقیم قرار می‌دهد و «دلبری کردن از خداوند» مسیری است که انسان باید برای رسیدن به آن هدف والا (محبوب و معشوق خدا شدن) طی کند. بدین منظور، باید از پیامبر (ص) و حضرت زهراء و امامان علیهم السلام، که حبیب الله و معشوق خداوند هستند و راه و رسم دلبری از خداوند را می‌دانند، پیروی کنیم و درست همان گونه رفتار کنیم که آنها رفتار کرده اند.

قرب به خدا

تقرب به خداوند یعنی نزدیک شدن به او. بدیهی است که خداوند مکان ندارد و منظور از تقرب به خدا، نزدیک شدن مکانی به خداوند نیست. پس منظور از تقرب به خداوند چیست؟

منظور این است که به خداوند شبیه بشویم. همه اسماء و صفات خداوند زیبا و نیکو هستند، هرچقدر این اسماء در ما بیشتر محقق بشود، به همان نسبت به خداوند نزدیک تر شده ایم. یعنی به هر میزان که من همانند خداوند رفتار کنم و به اخلاق خداوندی مُتَخَلِّق بشوم، به همان میزان به خداوند نزدیکتر شده ام. درواقع، تقرب به خداوند یعنی تشبه به خداوند؛ یعنی خداگونگی.

انسان تنها موجودی است که درکی از تمامی صفات خداوند دارد. انسان صفات خدا را می فهمد، چون می تواند آن صفات را -هرچند به میزان محدودتری- در خود تجربه کند. انسان با کسب صفات خدا و تخلق به اخلاق خدا (مثلا سریع راضی شدن از دیگران و پذیرفتن عذر و توبه دیگران، تلاش برای اقامه قسط و عدل در جامعه؛ استجابات دعا و درخواست دیگران؛ نشان دادن مسیر هدایت و سعادت به دیگران؛ تمرین کردن رزاقیت خداوند با اطعام فقرا؛ و ...) می تواند به خداوند شبیه و نزدیک شود.

هر موجودی در این عالم، شباهت هایی با خدا دارد و به میزان بهره ای که از هستی و کمالات دارد، در حد ظرفیت وجودی خودش، اسماء و صفات خداوند را از خود به ظهور می گذارد. مثلا گل با زیبایی خودش، بر زیبایی خدا؛ کوه با عظمتش بر عظمت خدا؛ خانه بر صفت «حامی» (حمایت کننده)؛ مدرسه بر صفت «هادی»؛ شیطان بر صفت «مضل»؛ گیاهان بر صفت «نافع»؛ و ... با وجود این، تنها در عالم لاهوت است که انسان می تواند به آئینه تمام نمایی از اسماء و صفات و کمالات خداوند تبدیل شود. بنابراین، اوج قرب به خدا و اوج تشبه به خدا، تنها با ورود به عالم لاهوت امکان پذیر است. و همان طور که مکررا گفته شد، عالم لاهوت عالم اسماء و صفات خداوند است و عالمی است که تنها کسانی که در عشق خدا سوخته باشند و تمام وجودشان از خدا و عشق به خدا و اهل بیت (ع) پر شده باشد، اجازه ورود به آن را دارند.

بنابراین، اکنون هدف خلقت آشکارتر می شود. خداوند از ابتدا که انسان را آفرید، فرمود: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (بقره، ۳۰) یعنی من کسی را آفریدم ام که قرار است خلیفه من باشد و در زمین زندگی کند. خلیفه کسی است که می تواند جانشین پادشاه شود و بنابراین، بالقوه توانایی ها و اختیارات پادشاه را داراست.

از همین روست که انسان قادر است تمامی اسماء خداوند را بیاموزد، کما اینکه تمامی اسماء به آدم (ع) قبل از هبوطش به زمین آموخته شد: «و علم آدم الاسماء كلها» (بقره، ۳۱). با توجه به قید «کلهها» معلوم می شود که الف و لام در «الاسماء»، الف و لام جنس است و به این معناست که انسان تمامی

اسماء را آموخته است. بنابراین، اگر این «اسماء» صرفاً عبارت از اسماء خداوند نباشند، قطعاً شامل آنها نیز هستند.

اینکه آدم (ع) تمامی اسماء خداوند را آموخت، دلالت دارد بر اینکه انسان، ظرفیت شناخت و تجربه این اسماء را داراست. و از آنجا که انسان تنها موجودی است که دارای مقام «خلیفه الله» است، معلوم می‌شود که تنها اوست که می‌تواند آینه‌ای تمام نما از اسماء و صفات الهی باشد و تمامی کمالات خداوند را به ظهور بگذارد.

در هر صورت، انسان تنها موجودی است که می‌تواند شبیه خدا بشود و خلیفه الله بودن انسان نیز به همین معنا دلالت دارد. البته، باید توجه داشت که انسان بالقوه خلیفه خداست و تنها زمانی این قوه به فعلیت تبدیل می‌شود که انسان به عالم لاهوت وارد بشود و به خزائن تمامی کمالات دسترسی پیدا کند تا بدین ترتیب، تشبه او به خداوند، به حد اعلای خودش برسد.

همچنین، لازم به ذکر است که این تشبه به خدا مستلزم شرک نیست. زیرا کسی که به عالم لاهوت وارد شده، اگرچه به تمامی کمالات آراسته است و با شناخت چهره لاهوتی او، حتی می‌توان خدا را به خوبی شناخت (به علی شناخت من، به خدا قسم خدا را؛ «مَنْ عَرَفَكُمْ فَقَدْ عَرَفَ اللَّهَ» زیارت جامعه کبیره)، اما او همچون آینه‌ای است که هیچ چیز از خودش ندارد و هر کمالی که در او جلوه گر است، تصویری است که از کمالات محبوب. محبوبی که جلوی این آینه ایستاده و در آن جلوه گری کرده است.

خلاصه اینکه مفاهیم قرب به خدا (خداگونگی)؛ خلیفه الله بودن انسان؛ ورود به عالم لاهوت کاملاً به هم مرتبط و در هم تنیده اند. تقرب به خدا یعنی تشبه به خدا و خداگونگی. و تنها راه برای خداگونگی، قدم نهادن در صراط مستقیم و در نهایت، ورود به عالم لاهوت است. و تنها با ورود به این عالم است که انسان به معنای واقعی کلمه، «خلیفه الله» می‌شود.

چرا این مطالب را گفتیم؟

هدف از آموزش و پرورش، زمینه سازی برای تحقق حیات طیبه، به عنوان مقدمه‌ای برای تقرب به خدا است. بنابراین، لازم بود با مفهوم تقرب به خدا و مفاهیم وابسته به آن کاملاً آشنا شویم.

به علاوه، لازمه دعوت به حیات طیبه، این است که خودمان هم قدری در صراط مستقیم وارد شده باشیم و دست کم برخی از حقایق آن را چشیده باشیم. تا بتوانیم دیگران را نیز به این راه دعوت کنیم.

بنابراین، باید این مسیر و حقایق آن را به خوبی بشناسیم و به صحت آنها باور پیدا کنیم. تا باور پیدا نکنیم، تغییری در رفتار و کردار و بینش ما ایجاد نخواهد شد. و طبیعتاً، نمی توانم دیگران را به چیزی دعوت کنم که خودم نسبت به آن باور و شناخت عمیقی ندارم.

این مطالب چه ارتباطی به درس اسناد و قوانین دارد؟

مهمترین مرجع تصویب کننده آیین نامه های مختلف آموزشی؛ شورای عالی آموزش و پرورش است. (شورای عالی انقلاب فرهنگی نیز از مراجع مهم تصویب آیین نامه های آموزشی مربوط به دانشگاهها و مؤسسات آموزش عالی است).

بر اساس کتاب «مجموعه مصوبات شورای عالی آموزش و پرورش (ویژه مدارس)، جواد شرکایی و دیگران، تهران: خسته، ۱۳۹۲»، اهداف کلی آموزش و پرورش جمهوری اسلامی ایران عبارتند از:

۱. اهداف اعتقادی، مانند: «ایجاد زمینه لازم برای خودشناسی و خداشناسی و تقویت روحیه حقیقت جویی» و «تقویت ایمان و اعتقاد به مبانی اسلام و بسط بینش الهی بر اساس قرآن کریم و سنت پیامبر (ص) و ائمه معصومین»

۲. اهداف اخلاقی، مانند: «پرورش روحیه تعبد الهی و التزام عملی به احکام و آداب اسلامی» و «تقویت احساس کرامت اخلاقی و برانگیختن عزت نفس» و «تزکیه و تهذیب نفس و رشد فضایل و مکارم اخلاقی»

۳. اهداف علمی آموزشی، مانند: «تقویت روحیه تحقیق، تعقل و تفکر، بررسی و تعمق، نقد و ابتکار»، «شناخت اسرار جهان آفرینش و قوانین طبیعت به عنوان آیات الهی به منظور پیشبرد دانش و معرفت و تجارب بشری»

۴. اهداف فرهنگی هنری، مانند: «شناخت زیبایی های جهان آفرینش به عنوان مظاهر جمال الهی»

۵. اهداف اجتماعی، مانند: «تقویت روحیه تولی و تبری»

۶. اهداف زیستی، مانند: «تأمین سلامت جسمانی و بهداشت روانی با فراهم ساختن شرایط مناسب» و «پرورش روحیه توجه به تربیت بدنی به عنوان زمینه ای برای رشد معنوی انسان»

۷. اهداف سیاسی، مانند: «پرورش روحیه اتحاد اسلامی بین مسلمانان و حمایت از حق طلبان، عدالت خواهان، مظلومان و مستضعفان جهان و تقویت روحیه مبارزه با مستکبران، استثمارگران و ستمکاران بر اساس ارزش های اسلامی»

۸. اهداف اقتصادی، مانند: «پرورش روحیه انفاق و دستگیری از محرومان»، «ایجاد روحیه ساده زیستی، قناعت و پرهیز از هرگونه اسراف و مصرف زدگی و تجمل گرایی» و «تقویت روحیه عمل به احکام اقتصادی اسلام»

درواقع، هر کدام از این اهداف هشتگانه، مشتمل بر موارد متعددی است که من فقط برخی موارد که به مباحثی که در این فایل ارائه شد، ارتباط بیشتری داشت، عنوان کردم. اهداف جزئی یاد شده، همگی از مصوبات شورای عالی آموزش و پرورش و لازم الاجرا هستند. دانستن قانون، یک چیز است و آموختن اینکه چگونه یک مصوبه را عملی کنیم، موضوع دیگری است. برای مثال، همانطور که در ادامه خواهید دید، «علاقه مند ساختن دانش آموزان به خدا» یکی از اهداف آموزش و پرورش در مقطع ابتدایی است. شما با مطالعه این جزوه، اکنون تصور روشنی از راهکارها و چگونگی دست یابی به این هدف دارید.

در کتاب مجموعه مصوبات شورای عالی آموزش و پرورش، به صورت جزئی تر و عینی تری اهداف هشت گانه مذکور، در مقاطع مختلف تحصیلی (دوره ابتدایی؛ دوره راهنمایی؛ و دوره متوسطه) مشخص شده اند که به عنوان نمونه برخی از این اهداف اعتقادی و اخلاقی در دوره ابتدایی را ذکر می کنم:

اهداف اعتقادی: «خداوند را دوست دارد و او را بهترین یاور و کمک می داند»؛ «با زندگی انبیاء اولوا العظم و به ویژه پیامبر خاتم (ص) و معصومین تا حدودی آشناست و آنان را دوست دارد»؛ «با معنای معاد آشناست و می داند انسان با اعمالی که انجام می دهد، نزد خداوند پاسخگو است»؛ «به اولیاء دین، بزرگان و شخصیت های اسلامی احترام می گذارد»؛ «معنای تولی و تبری را می داند» و ...

اهداف اخلاقی: «راستگو و امین است»؛ «مودب و مهربان است»؛ «شجاع و صبور است»؛ «به عهد خود پایبند است»؛ «خطا و اشتباه دیگران را در مورد خود می بخشد» و ...

بر اساس مصوبات شورای عالی آموزش و پرورش، همه افرادی که در تعلیم و تربیت دانش آموزان نقشی بر عهده دارند، مکلفند در برنامه ریزی امور، سازماندهی فعالیت ها و انجام وظایف مربوط به

گونه ای اقدام نمایند که تا پایان دوره تحصیلی، دستیابی دانش آموزان به اهداف تعیین شده (که برخی از آنها را ذکر کردیم) ممکن باشد.

بنابراین، دانستن مطالبی که در رابطه با شناخت صراط مستقیم و راهکارهایی که برای ورود به این مسیر و حرکت در آن و وصول به مقصد ارائه شد و البته عمل به آنها و بهره گیری از این مطالب در کلاس درس، قطعاً برای تمامی دانشجو معلمان ضروری است.

چگونه از این مطالب سر کلاس استفاده کنیم؟

قطعاً قرار نیست مطالب سنگین عرفانی و فلسفی را به دانش آموزان بگوییم. ولی باید شناخت خودمان را جمع به خدا اصلاح شود تا بتوانیم شناخت درستی را در آینده به دانش آموزان منتقل کنیم. خداشناسی و خداگرایی امری فطری است. اگر خداوند را به درستی به دانش آموزان معرفی کنیم، محبت او را در دلشان احساس می کنند و به سخن گفتن با او رغبت نشان می دهند.

یک راهکار عملی که برای همه دبیران در این رابطه قابل اجرا است، این است که همه دبیران، اولین کلاس خود را با یک گفتگوی عاشقانه کوتاه (یک یا دو دقیقه ای) با خداوند آغاز کنند. گفتگویی که در آن، از زیبایی خدا و از صفات نیکویش یاد می شود و از اینکه چقدر خداوند ما را دوست دارد و به ما توجه دارد و اینکه نعمت های فراوانی به ما عطا کرده یاد شود. و در این گفتگو به علاقه خود نسبت به خداوند اعتراف می کنیم (در روایت است که اگر کسی را دوست داری، به او بگو که دوستش داری!) و عنوان می کنیم که اگر درس می خوانم یا درس می دهم به این دلیل است که دوست دارم به گونه ای رفتار کنم که از خداوند دلبری کنم و نظر مهر و محبت او را به خودم جلب کنم.

این گفتگو باید کاملاً ساده و به زبان فارسی باشد تا دانش آموز با آن ارتباط برقرار کند و همخوانی آن را با فطرت خویش احساس کند. شما می توانید با این گفتگو به عرصه فطرت پاک و ناب دانش آموزان قدم بگذارید و آنگاه خواهید دید که سخت ترین دانش آموزان در کلاس شما آرام هستند.

نکته مهم دیگر این است که گفتگوی شما باید عین باور شما باشد. یعنی قبل از اتمام درس و شروع کلاس هایتان شما باید به قدری با خداوند گفتگو کنید که طعم محبت او را بچشید و این مطالب برای شما به باور تبدیل شود. زیرا اگر باور نداشته باشید، بر فرض هم که چنین گفتگویی را در آغاز کلاس بیان کنید، سایر افعال و گفتار و واکنش های شما در کلاس درس، با کلام آغازین شما هماهنگی نخواهد داشت و معلوم نیست با این کار، چه بلایی بر سر اعتقادات دانش آموزان بیاورید.

برای مثال، وقتی در اثنای کلاس دو دانش آموز به یکدیگر توهین می کنند، شما هم اگر با یک توهین دیگر هر دو را ساکت کنید؛ زمانی که دو دانش آموز یکدیگر را مسخره می کنند، شما هم اگر بخواهید با داد و فریاد کلاس را آرام کنید و ... عملاً گفتگوی عاشقانه خود با خدا را نقض کرده اید و برخلاف جهت فطرت دانش آموزان حرکت کرده اید.

شما باید در جلسه اول تدریس خود، راجع به دوست داشتن خدا، صفات زیبای خدا، زیبایی و جمال بی نهایت خداوند و ... بگویید تا جایی که علاقه ها به سمت خداوند تحریک شود. بعد راجع به اینکه چه کار کنیم که خدا هم عاشق ما بشود، سخن بگویید. اگر این مطلب را جا انداختید، هر کجا در کلاس درس رفتار ناشایستی دیدید، فقط کافی است اشاره کنید که مثلاً خداوند کسانی که دیگران را مسخره می کنند، دوست ندارد. آنگاه می بینید که کلاس به یک آرامش می رسد.

درواقع، دو سکوت در کلاس درس دبیران وجود دارد: سکوت پر تنش (یعنی دانش آموزان ساکتند چون دچار نوعی اضطراب هستند) و سکوت همراه با آرامش. اگر بتوانید در درجه اول خودتان را واقعاً اصلاح کنید و سر کلاس درس، به گونه ای رفتار کنید که نه با لجبازی های دانش آموزان و بد اخلاقی های آنها، بلکه با فطرت پاک آنها روبه رو شوید، خواهید توانست که سکوتی همراه با آرامش و یک فضای سبک و پر از انرژی مثبت را در کلاس ایجاد کنید.

دشنام دادن، تحقیر کردن، داد و فریاد زدن، تهدید کردن، فریب دادن و مواردی از این قبیل، مطابق با فطرت انسان نیستند. برعکس، احترام گذاشتن، صداقت داشتن، عادلانه رفتار کردن، عشق ورزیدن به زیبایی ها و خوبی ها، پاک بودن و ... کاملاً مطابق با فطرت انسانی هستند. شما باید سعی کنید در کلاس درس به گونه ای رفتار کنید که رفتار شما مطابق با فطرت دانش آموزان باشد، آنگاه بهترین کلاس درس را خواهید داشت.

همچنین، توجه داشته باشید که شروع بی مقدمه کلاس و از همان ابتدا مطالب درس را شروع کردن، اصلاً درست نیست. چون دانش آموز در زنگ تفریح و گفتگو با دوستان و ... در فضای فکری دیگری است که از آن لذت می برد و نمی خواهد از آن فضا خارج شود (یا برعکس، برایش دغدغه ایجاد کرده و ذهنش را گرفتار کرده است). درس و امتحان و نمره نیز برای بسیاری از دانش آموزان مطلوب نیست. ورود از یک فضای لذت بخش به یک فضای سخت گیرانه و جدی، کار دشواری است و دانش آموز، برای این ورود، نیازمند یک پل است. برای همین، معلم باید با یک ورودی درس را آغاز کند. ورودی می تواند یک شعر زیبا باشد، یک قصه یا یک حدیث یا یک دقیقه گفتگوی

عاشقانه با خدا. ورودی مطلبی است که دانش آموز به آن علاقه دارد و آن را جز درس محسوب نمی کند و در عین حال، کمک می کند که ذهن دانش آموز از مطالب قبلی فارغ شود و برای شنیدن و آموختن مطالب درس آمادگی پیدا کند.

یک نکته را اینجا در پرانتز عرض می کنم: گاهی معلم زنگ قبلی یا مدیر سر صف برای ایجاد نظم، خلاف فطرت دانش آموز رفتار می کنند و متوسل به تهدید و ارباب دانش آموزان می شوند. شما که سر کلاس می روید، احساس می کنید رفتار دانش آموزان بسیار پر تنش است. در این موارد اگر با عجله بخواهید درس را شروع کنید، حتما با دانش آموزان دچار مشکل می شوید. مگر اینکه بتوانید با یک ورودی مناسب، فطرت دانش آموز را بیدار کنید. بیدار کردن فطرت دانش آموز، به منزله بازگشت به تنظیمات کارخانه است و آرامش را در کلاس حکم فرما می کند. استفاده از کلمات مثبت و عاشقانه مثل این: «بچه ها من با خدا حرف می زنم شما هم اگر دوست داشتید، آهسته زمزمه کنید: خدایا می دانم که تو مرا خیلی دوست داری! می دانم که تمام درختان و ستارگان و همه مخلوقات را به عشق من آفریدی! خدایا من هم تو را خیلی دوست دارم. و دوست دارم در این کلاس و در این ساعت از زندگی ام به گونه ای رفتار کنم که تو خوشت بیاید.» حال دانش آموزان را خوب می کند، به آنها حس مثبتی می دهد و آرامش را در کلاس حکم فرما می کند.

یک نکته بسیار مهم: قدرت روحی معلم

معلمی که خودش بسیاری خطاها را مرتکب می شود، چطور می خواهد دیگران به عالی ترین مراتب حیات طیبه دعوت کند؟ به علاوه، گاه عملکرد معلم در زندگی اش نسبتا خوب است، اما قدرت روحی لازم برای تلاش مداوم در جهت تربیت دانش آموزان را ندارد.

دقت داشته باشید که شما وقتی مسیر دعوت به عشق به خدا را سر کلاس انتخاب می کنید، این یک انتخابی است که تمام رفتارهای شما را در کل سال تحصیلی در کلاس درس و حتی خارج از آن، تحت الشعاع قرار می دهد. بنابراین، انتخاب اینکه من دیگران را به دین و عقاید صحیح و صراط مستقیم دعوت کنم، انتخاب سنگین و دشواری است.

ولی این انتخاب و عملی کردن آن، آسان می شود اگر: معلم در زندگی روزمره اش در مسیر عشق به خدا حرکت کند و گفتگوی عاشقانه با خدا را هر روز داشته باشد؛ دائما با وضو باشد؛ حتما و هر شب، بدون استثناء، نماز شب بخواند. حتی اگر به موقع برای خواندن نماز شب بیدار نشد، بعد از نماز صبح و قبل از رفتن به مدرسه، قضای نماز شبش را به جا بیاورد؛ و بین الطلوعین را بیدار باشد.

خصوصاً دو مورد اخیر (نماز شب خواندن و بیدار ماندن بین الطلوعین) در افزایش قدرت روحی معلم و توان او برای دعوت دانش آموزان به صراط مستقیم و توان ورود به عرصه فطرت دانش آموزان، به شدت تأثیر گذار است.

انک لا تهدي من احببت

معلمی که قصد دارد دانش آموزان را به خدا علاقه مند کند و به آنها در رسیدن به مراتبی از حیات طیبه و قرب به خدا یاری رساند، درواقع یک نقش هدایتی برای خود قائل شده و شغلش، ادامه دهنده راه انبیاء (علیهم السلام) است.

خداوند در قرآن به پیامبر (ص) می فرماید:

«إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ» (قصص، ۵۶)

یعنی تو نمی توانی هرکس را که دوست داری هدایت کنی، بلکه خداست که هرکس را بخواهد (دوستش داشته باشد) هدایت می کند.

درواقع، میزان موفقیت معلم در تربیت اعتقادی و اخلاقی دانش آموزان، پیش از هر چیز بستگی دارد به اینکه به دانش آموزان یاد بدهیم به گونه ای رفتار کنند که محبوب خدا بشوند. زیرا بر اساس آیه مورد بحث، تنها به هدایت کسانی موفق می شویم که محبوب خدا باشند.

بنابراین، دانش آموز باید بیاموزد که نیتش را برای خدا خالص کند و هر روز یک یا چند کار را فقط و فقط به خاطر خدا و احترام به خدا (نه به خاطر پاداش و بهشت و ترس از عذاب) انجام بدهد. مثلاً صدقه ای که قبل از سفر می دهیم، چون می ترسیم در سفر اتفاق بدی بیفتد و با صدقه قصد داریم از خودمان دفع بلا کنیم، نهایت پاداشش، سالم ماندن در سفر و یا نهایتاً پاداشی در بهشت جبروتی است. ولی انسان را محبوب خدا نمی کند. و تا انسان محبوب خدا نشود، به مراتب عالی حیات طیبه هدایت نمی شود.

ولی کارهای ساده ای وجود دارد که کاملاً خالصانه است. مثلاً اینکه وقتی قرآن -خصوصاً به صورت زنده- خوانده می شود، به احترام خدا سکوت کنیم و با نیت احترام گذاشتن به خداوند، بدون حرکت بمانیم و به آیات قرآن توجه کنیم؛ مثلاً اینکه قبل از اقامه نماز، به احترام خداوندی که قصد داریم به ملاقتش برویم، اتاق را مرتب کنیم، لباس مرتب و تمیز بپوشیم، عطر و مسواک بزنیم و موی خود را شانه کنیم. یا قبل از نماز، با یک گفتگوی کوتاه، به خداوند اعلام کنیم که اگر نماز می خوانم، به

خاطر ترس از دوزخ و شوق بهشت نیست، بلکه فقط به این دلیل است که خودت را دوست دارم و دوست دارم با تو حرف بزنم. یا قبل از صدقه دادن، به خدا بگویم: به خاطر دفع بلاهای دنیوی، یا به خاطر عذاب وجدان و یا حتی به خاطر ثواب بهشت نیست که صدقه می دهم. بلکه صدقه می دهم چون تو صدقه دهندگان را دوست داری. و من هم که عاشق تو هستم، دوست دارم به گونه ای رفتار کنم که تو هم عاشق من بشوی!

این تغییر دادن نیت و احترام گذاشتن به خدا را به دانش آموزان یاد بدهیم. این ها کارهایی است که دانش آموز را محبوب خدا می کند. و محبوب خدا شدن، کلید دستیابی به مراتب عالی حیات طیبه است.

به علاوه، محبت اهل بیت (ع) نیز بسیار تأثیر گذار است. همانطور که گفته شد، اهل بیت (ع) معشوق خدا هستند و طبیعتاً با نزدیک شدن به معشوق خدا و جلب محبت او، می توان محبت خدا را هم به دست آورد. بدین منظور، ساده ترین راه، ارتباط گرفتن با حضرت زهرا (س) است. ارتباط با برخی ائمه، خصوصاً امام علی (ع) بسیار دشوار است. ولی ارتباط با حضرت زهرا (س) به آسانی میسر می شود و این ارتباط، کلید ارتباط با سایر معصومین و خصوصاً پیامبر (ص) و حضرت علی (ع) خواهد بود. بدین منظور، کافی است ایشان را «مادر» خطاب کنیم (حضرت زهرا (س) ملقب به «ام المومنین» هستند. یعنی هر کسی که محبت خدا را در قلبش احساس کرده و به مقام ایمان راه یافته باشد، حضرت زهرا مادر اوست) و با همین عنوان با ایشان حرف بزنیم و به ایشان هدیه بدهیم. مثلاً بعد از نمازهای واجب یومیه، با توجه سه سوره توحید بخوانیم و به ایشان هدیه کنیم.

گفتگوی محبت آمیز تأثیر زیادی بر ایجاد و تقویت محبت در قلب دارد (هم در قلب گوینده؛ هم در قلب شنونده). از این موضوع، می توان برای کسب محبت خدا و اهل بیت استفاده کرد. هم خودمان باید این محبت را به دست آوریم (بزرگترین سرمایه انسان در زمان مرگ، محبتی است که قلب او نسبت به خداوند و اهل بیت کسب کرده است) و هم باید به دانش آموزان این کار را یاد بدهیم. اگر کسی محبت اهل بیت را کسب کند، در معرض اسم «شکور» خداوند قرار خواهد گرفت.^۹ یعنی

^۹ «شاکر» و «شکور» دو صفت از صفاتی هستند که در قرآن برای خداوند ذکر شده است. اگرچه صفات خدا همه بی نهایت هستند و هیچ حدی برای هیچ یک از صفات او قابل تصور نیست، اما با این حال، حکمت قرآن اقتضا می کند که بین صفت «شکور» خداوند (که اسم مبالغه است) با صفت «شاکر» تفاوتی وجود داشته باشد. با توجه به اینکه «تشکر خداوند» در قبال عمل نیکی از جانب بنده است؛ تفاوت «شاکر» و «شکور» بودن خداوند به تفاوت اعمال نیک بندگان مربوط می شود. بنابراین، یک

سوال این است که کدام عمل بندگان باعث می‌شود خداوند از آنها تشکر کند و «شاکر» باشد و کدام عمل آنها باعث می‌شود که خداوند بسیار تشکر کند و «شکور» باشد.

سوال دوم این است که حداقل تشکر خداوند چیست و حداکثر تشکر او چه می‌تواند باشد؟ آیا این تشکر شامل بخشش گناهان و افزایش نعمت‌های فرد در بهشت است؛ یا به علاوه درجات او را نیز افزایش می‌دهد؟ آیا این تشکر صرفاً شامل افزایش رزق مادی است؛ یا رزق معنوی و علوم حقیقی او را نیز افزایش می‌دهد؟ و فراتر از همه این پرسش‌ها؛ آیا خداوندی که تمامی صفاتش بی‌نهایت است، زمانی که در اتصاف صفتی به خودش نهایت مبالغه را نیز به کار ببرد و مثلاً خود را «شکور» بخواند، آیا ممکن است در این حال، مصداقی از تشکر امکان پذیر باشد ولی خداوند آن را به جا نیاورد؟ آیا ممکن است در این حال، نفع قابل توجهی وجود داشته باشد که خداوند آن را از بنده‌اش دریغ کند؟ اگر به این پرسش پاسخ منفی دادیم، نتیجه این خواهد بود که عملی از جانب بنده که تشکر «شکورانه» خداوند را به دنبال داشته باشد، هر خیری و از جمله توفیق یافتن فرد گرفتار در سنت استدراج برای توبه را نیز به دنبال خواهد داشت.

واژه «شکور» در قرآن چهار بار به عنوان صفت خداوند به کار رفته است. در تمامی این موارد، قبل از صفت «شکور»، صفت «غفور» و یا فعل «یغفر» ذکر شده که حاکی از این معناست که بخشش گناهان، کمترین تشکر خداوند از عمل نیک بندگان است. در ادامه، می‌کوشیم با بررسی آیاتی که صفت «شکور» در آنها به عنوان صفتی برای خداوند به کار رفته، اعمالی که آثار این صفت را شامل حال بندگان می‌کند، شناسایی کنیم:

«قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَن يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ» (شوری، ۲۳)

در این آیه «مودت اهل بیت» حسنه‌ای معرفی شده است که خداوند به عنوان مصداقی از تشکر شکورانه‌اش، بر نیکی آن می‌افزاید. این موضوع در برخی روایات نیز وارد شده است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۲۰، ص ۴۲۳).

با این حال، این تفسیر نیز امکان پذیر است که «محببت اهل بیت (ع)» را مصداقی از حسنه به شمار آوریم و «حسنة» را آن عملی بدانیم که تشکر شکورانه خداوند را به دنبال دارد. در این صورت، باید سایر مصادیق حسنه را از قرآن استخراج کنیم. از آیاتی نظیر «ان الله يحب المحسنين» (بقره، ۱۹۵)؛ «ان الله يحب التوابين...» (بقره، ۲۲۲) و ... می‌توان استنباط نمود که آن اعمالی که بسیار محبوب خدا و مصداق «حسنة» اند، عبارتند از: احسان (بقره، ۱۹۵)، توبه (بقره، ۲۲۲)، پاکی (توبه، ۱۰۸)، تقوا (آل عمران، ۷۶)، صبر (آل عمران، ۱۴۶)، توکل (آل عمران، ۱۵۹)، اقامه عدل (مائده، ۴۲) و جهاد (صف، ۴). البته، توجه به این نکته نیز لازم است که عملی که هدف از انجام آن، ترس از دوزخ یا شوق بهشت باشد، درواقع متضمن نوعی بی‌احترامی به خداوند است. از همین رو مصداق حسنه نیست (برای توضیح این موضوع، به فصل آینده، ذیل عنوان «نیت عبادت» مراجعه کنید).

آیه دیگری که صفت «شکور» به عنوان صفت خداوند، در آن به کار رفته، آیه زیر است:

«إِنْ تَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُضَاعِفْهُ لَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ شَكُورٌ حَلِيمٌ» (تغابن، ۱۷)

خداوند به خاطر محبت او به اهل بیت (ع)، به شدت از او تشکر می کند و خیر دنیا و آخرت را برای او رقم می زند. و همین محبت قلبی، کلید ورود او به مراتب عالی حیات طیبه خواهد شد.

تکریم دانش آموزان

مشکل است که بپذیریم و باور کنیم که خدا ما را به خاطر خودش آفریده است و هدف زندگی ما چیزی بسیار بلندتر و عظیم تر از حل دغدغه ها و مشکلات زندگی و رسیدن به اهداف و آمال دنیوی است. اما اگر تصورمان از خودمان تغییر کرد و به قیمت واقعی خودمان پی بردیم و باور کردیم که چقدر ارزشمند هستیم، آنگاه خواهیم توانست محبوب خدا شدن را به عنوان هدف زندگی مان برگزینیم. بنابراین، لازم است هم خودمان قیمت واقعی مان را بشناسیم و هم این موضوع را به دانش آموزان بشناسانیم.

حضرت علی (ع) می فرماید: کفی بالمرء جهلا ان لا یعرف قدره. همین جهالت برای (اثبات نادانی) فرد کافی است که ارزش خودش را نشناسد.

منظور از «قرض الحسنه»، اتفاق در راه خداست که به مثابه وام دادن به خداوند متعال است. کسی که به خاطر خدا و نیکو اتفاق کند، خداوند را «شکور» خواهد یافت. در اینجا دو نکته مهم وجود دارد. اول اینکه، هر اتفاقی «قرض الحسنه» نیست؛ بلکه آن اتفاقی نیکو و حسنه است که ریاکارانه نباشد (نساء، ۳۸)؛ به خاطر محبت خدا انجام شده باشد (انسان، ۸) و اتفاق کننده از کسی که به او اتفاق می کند، انتظار هیچ گونه پاداش و تشکری نداشته باشد (انسان، ۹)؛ با اذیت و متی همراه نباشد (بقره، ۲۶۴)؛ و اتفاق کننده از چیزی اتفاق کرده باشد که محبوب خود اوست (آل عمران، ۹۲)؛ نه از آن چیزی که اگر به خودش هدیه بدهند، آن را جز با کراهت نمی پذیرد (بقره، ۲۶۷). دوم اینکه، خداوند چنین اتفاقی را به مثابه قرض و دینی بر عهده خود تلقی کرده است. اما آیا خداوند حاضر می شود مقروض کسی باقی بماند، درحالی که قطعا بر ادای هر دین و قرضی تواناست؟ مسلما چنین نیست. از همین روست که خداوند در قرآن می فرماید: «قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ يَقْدِرُ لَهُ وَ مَا أُنْفِقْتُمْ مِّن شَيْءٍ فَهُوَ يَخْلُقُهُ» (سبا، ۳۹). بر اساس این آیه، خداوند با وسعت بخشیدن به روزی اتفاق کننده، قرض خویش را در همین دنیا ادا می کند. و البته، از آنجا که خداوند «شکور» است، این پاداش دنیوی، چیزی از پاداش اخروی اتفاق کم نمی کند.

خلاصه اینکه، تشکر کردن خداوند مراتب دارد و بالاترین مرتبه آن، نصیب کسانی می شود که بهترین اعمال را انجام داده اند و این اعمال، عبارتند از «نیکو قرض دادن به خداوند» و «مودت اهل بیت پیامبر (ص)». انجام این اعمال فرد را در معرض صفت شکور خداوند قرار می دهد. توجه به مبالغه ای که در صفت «شکور» وجود دارد و نیز توجه به «کریم» بودن خداوندی که این صفت را برخورد نهاده است، به خوبی نشان می دهد که خداوند هیچ نفع قابل توجهی را از کسی که در معرض این صفت قرار گرفته، دریغ نمی کند. به علاوه، یکی از آثار شکور بودن خداوند، افزایش مرتبه وجودی فرد است که به مثابه مجوزی برای برخورداری بیشتر از علوم الهی نیز خواهد بود.

وقتی ما قرار باشد بر روی خود قیمت بگذاریم، شاید این قیمت از چند میلیارد تجاوز نکند. اما وقتی خدا که سازنده انسان است و به ارزش واقعی او آگاه است، قرار باشد بر روی انسان قیمت بگذارد، قیمت ما انسان ها به طرز بسیار غیرقابل تصویری افزایش می یابد. تا حدی که بهشت جبروتی (که بیشتر توصیفات بهشت در قرآن مربوط به آن است)، صرفاً بهای جسم انسان تلقی می شود و قیمت روح انسان که با ارزش ترین جزء وجودی اوست، چیزی جز خودِ خداوند نخواهد بود.

بسیاری از آیات قرآن به این ارزش بی نهایت و کرامت ذاتی انسان اشاره دارند. برای مثال، وقتی خداوند انسان را آفرید، به تمامی فرشتگان (حتی ملائکه مقربش) فرمان داد که بر انسان سجده کنند. درحالی که ملائکه هزاران سال بود که خداوند را از روی عشق و محبت عبادت می کردند، ولی انسان تازه آفریده شده بود و هنوز هیچ کاری انجام نداده بود!

شیطان به انسان سجده نکرد و به خاطر همین خطا، عبادت شش هزار ساله اش ضایع و تباه گردید. خداوند تنها به خاطر سجده نکردن بر انسان، شیطان را از درگاهش راند. شیطانی که به فرمایش امام علی (ع)، شش هزار سال خدا را عبادت کرده بود. شش هزار سالی که احتمالاً از سال های اخروی بوده است (سال اخروی، هر روزش معادل با هزار سال زمینی است!)

به علاوه، آیاتی که حاوی عبارت های «سَخَّرَ لَكُم»، «خَلَقَ لَكُم» و «جَعَلَ لَكُم» هستند، همگی بیانگر کرامت ذاتی انسان اند.

موارد ملموسی هم در جهان طبیعت وجود دارد که این کرامت را به خوبی نشان می دهد: درختان میوه می دهند، اما خودشان از آن میوه نمی خورند! عمدتاً انسان از حاصل کارشان بهره می برد. زنبورها عسل درست می کنند و انسان آن را می خورد. گاو شیر می دهد و شیرش بسیار بیش از نیاز فرزندان است و انسان آن را می خورد و ... این موارد به خوبی نشان می دهند که خالق این عالم، همه چیز را برای انسان در خدمت انسان آفریده است.

انگیزه انسان ها برای رشد و کمال، بستگی دارد به میزانی که برای خودشان ارزش و قیمت و اهمیت قائل هستند و به عبارت دیگر، بستگی دارد به میزانی که به خود عشق و علاقه دارند. کسی که خود را قیمتی تر می داند و خود را بیشتر دوست دارد، برای رشد و کمال خویش بیشتر می کوشد. ولی کسی که برای خود قدر و قیمتی قائل نیست، به هر خفت و خواری و هر آلودگی مادی و معنوی تن می دهد. به همین جهت، خداوند به عنوان یک اصل تربیتی بسیار مهم و تأثیرگذار، به شدت برای انسان ارزش و قیمت قائل می شود که آیات و روایات مربوط به آن ذکر شد.

در کلاس و مدرسه نیز، معلم به میزانی می تواند بر دانش آموزان تأثیرگذار باشد و آنها را در جهت مثبت تغییر دهد، که بتواند حس احترام و گرمی بودن را در دانش آموز ایجاد کند. دانش آموز زمانی که احساس کند گرمی است و برای او ارزش قائل می شویم، تلاش می کند تا این عزت و احترام را حفظ کند. اما زمانی که آبروی او ریخته شود و احساس کند کرامت و احترامی ندارد، معلم نیز دیگر توانایی اصلاح و تربیت او را نخواهد داشت.

به این موضوع در این روایت علوی نیز اشاره شده است: «مَنْ هَانَتْ نَفْسُهُ فَلَا تَأْمَنُ شَرَّهُ»: یعنی کسی که به خودش اهانت کرد و برای خودش ارزش و قیمت و کرامتی قائل نشد، خودت را از شرّ چنین کسی ایمن مپندار.

بنابراین، اگر در مدرسه ای تدریس داشتید که کادر مدرسه با شما همراه نبودند و به تکریم دانش آموزان توجه کافی نداشتند، حتماً با مدیر و کادر مدرسه هماهنگ کنید که نباید دست کم سر کلاس شما، دانش آموزی را توبیخ کنند و به او بی احترامی کنند.

توضیح بیشتر اینکه: وقتی به دانش آموزان احترام می گذارید و با فطرت آنها ارتباط برقرار می کنید، سخت ترین دانش آموزان که ممکن است در حیات مدرسه و در کلاس های دیگر، بد رفتاری هایی داشته باشند، در کلاس شما بی آزار و مودب خواهند بود. ولی مدیر و معاون چون این موضوع را نمی دانند، گاهی به دلیل اینکه زنگ قبل مشکلی پیش آمده و بلافاصله باید واکنش نشان بدهند، می خواهند سر کلاس شما دانش آموز خاطی را تنبیه کنند. شما باید دست کم هماهنگ کنید که در این قبیل موارد، توبیخ دانش آموز در حضور شما صورت نگیرد. یعنی شما ابتدا از کلاس خارج بشوید و بعد مدیر دانش آموزان خاطی را توبیخ کند.

اگر دانش آموز احساس کرد که آبرو و احترامی ندارد، دیگر نمی توان او را تربیت کرد.

تقویت خودباوری، اعتماد به نفس و رشد خلاقیت در پرتو قرار گرفتن در مسیر صراط مستقیم

همان طور که گفته شد، «تقویت خودباوری» و «اعتماد به نفس» و «رشد خلاقیت»، جزء اهداف مصوب آموزش و پرورش است. با توجه به مطالبی که در خصوص قرب به خدا گفته شد، تقرب به خداوند به معنای تشبه به خداوند است و بدین منظور باید به تمامی اسماء و صفات خدا نزدیک شویم. یعنی همانند خدا قدرتمند، خلاق، دانا و حکیم، سریع الرضا و ... باشیم. به علاوه، خداوند عین همه کمالات و سرچشمه و منشأ آنهاست. از همین رو، هر کس به میزان تقربش به خداوند، بهره وسیع تری از کمالاتی همچون خودباوری، خلاقیت، اعتماد به نفس و ... خواهد داشت.

رابطه انسان و خدا، همانند رابطه یک برکه با چشمه ای است که آبش به آن برکه می ریزد و آن را ایجاد کرده است. این برکه اگر ارتباطش را با چشمه قطع کند، رفته رفته کم آب تر و ضعیف تر می شود و سرانجام نابود می شود. اما هر چه این ارتباط قوی تر بشود، عمق و قدرت برکه نیز بیشتر می شود. به طور مشابه، هر چقدر که ارتباط دانش آموزان با خدا مستحکم تر شود، به همان میزان خودباوری، اعتماد به نفس، خلاقیت و قدرت درونی دانش آموزان نیز بیشتر می شود.

با وجود این، قدرتمندی و توانمندی دانش آموزان در هر فرصت مناسب باید به آنها یادآوری بشود و باید آنها را به داشتن اراده های قوی و عزم جدی و استوار دعوت کنیم. کما اینکه اهل بیت علیهم السلام، هیچ یک ضعیف و ناتوان نبوده اند: امام علی (ع) فاتح خیبر است؛ امام حسین (ع) در سن ۶۳ سالگی با صلابت با دشمن می جنگد و یک تنه لشگری را فراری می دهد؛ امام باقر (ع) در کهنسالی، در مجلس هشام بن عبد الملک چنان مهارتی در تیراندازی نشان می دهد که متوکل و فرماندهان ارشد نظامی اش انگشت به دهان و حیرت زده می شوند! اینها، معجزه نیست؛ بلکه ورزش و تقویت قدرت جسمی و روحی، جزء سیره پیامبر (ص) و اهل بیت (علیهم السلام) بوده است. ما نیز موظفیم از رفتار ایشان الگو بگیریم تا بتوانیم همانند ایشان، محبوب خدا بشویم و به غایت و هدف خلقتمان که همنشینی با خدا و اوج قرب به خدا است، نائل شویم.